

به نام خداوند بخشنده مهربان

سخنی با همراهان:

گر خطا گفتیم اصلاحش تو کن
مصلحی تو ای تو سلطان سخن
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۳)

با توجه به این که خرد و به‌ویژه خرد جمعی به ما می‌گوید که قبل از دست‌زدن به کاری از هدف و نتیجه آن تصور درست، کاربردی و سودمند داشته باشیم؛ در ابتدای امر می‌خواهیم هدف از خلاصه‌نویسی برنامه‌های گنج حضور را به‌درستی درک کنیم و برای رسیدن به آن رویه‌ای متعهدانه و درعین حال متعادل و منطقی درپیش گیریم تا اُس و اساس کار را فدای مسائل فرعی نکنیم. هدف از فعالیت این کارگروه، دسترسی سریع‌تر به همه مفاهیم اساسی، هسته‌ای و طرح کلی هر برنامه با امکان تکرار بیش‌تر برای دوست‌داران این برنامه معنوی است که منطبق و موازی با سخنان آقای پرویز شهبازی است. لذا بر آن شدیم تا با حفظ اصل امانت‌داری و همچنین رعایت قواعد و اصول حاکم بر دستور زبان فارسی در حد بضاعت، فعالیتی تحت عناوین خلاصه، چکیده، گزیده و یا در قسمت‌های دیگر گلچینی از مطالب عنوان‌شده در برنامه را تدوین کرده و در دسترس عموم قرار دهیم. در پایان یادآور می‌شویم مسئولیت این امر به عهده کارگروه خلاصه‌نویسی می‌باشد.

با تشکر و سپاس فراوان:

کارگروه خلاصه‌سازی برنامه‌ها

برنامه

گنج حضور

۱۰۱۰

اجرا:

آقای پرویز شهبازی

www.parvizshahbazi.com

تاریخ اجرا: ۳ / ۵ / ۱۴۰۳

خلاصه ابیات غزل برنامه ۱۰۱۰، گنج حضور، پرویز شهبازی
متن ابیات غزل اصلی

خواهم گرفتن اکنون، آن مایه صُور را
دامی نهادهام خوش، آن قبله نظر را

دیوار گوش دارد، آهسته‌تر سخن گو
ای عقل، بام بررو، ای دل، بگیر در را

آعدا که در کمین‌اند، در غُصّه همین‌اند
چون بشنوند چیزی، گویند هم‌دگر را

گر ذره‌ها نهان‌اند، خصمان و دشمنان‌اند
در قعرِ چه سخن گو، خلوت‌گزین سحر را

ای جان، چه جای دشمن؟ روزی خیال دشمن
در خانه دل‌م شد از بهر رهگذر را

رمزی شنید زین سرّ، زو پیش دشمنان شد
می‌خواند یک به یک را، می‌گفت خشک و تر را

ز آن روز ما و یاران، در راه، عهد کردیم:
«پنهان کنیم سرّ را، پیش افکنیم سرّ را»

ما نیز مردمان‌ایم، نی کم ز سنگ‌کان‌ایم
بی زخم‌های میتین پیدا نکرد زر را

دریای کیسه‌بسته، تلخ و تُرُش نشسته
یعنی: «خبر ندارم، کی دیده‌ام گهر را؟»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

مقدمه:

۱- قرار بر این است که در خواندن غزلها وقتی یک بیت را می‌خوانیم، این قدر آن را تکرار کنیم که اولاً واژه‌ها و عباراتی را که دارای معانی لطیف هستند پیدا کنیم. دوماً بتوانیم آن را از حفظ بخوانیم. اگر نتوانیم، معنایش این است که آن بیت خودش را برای ما نشان نداده و در ما جا نیفتاده است.

۲- تکرار سبب تعهد و سبب این می‌شود که بیت، معنایی را که حمل می‌کند به ما نشان دهد و ما آن را جذب و درک کنیم، عیبمان را بشناسیم و بفهمیم چه چیزی را باید اصلاح کنیم. اگر سریع از ابیات بگذریم این را نخواهیم فهمید. علاوه بر این وقتی بیت را خوب می‌خوانیم ممکن است حدس بزنیم بیت بعدی راجع به چه می‌تواند باشد، زیرا این ابیات ارتباط معنایی دارند و جدا از هم نیستند. بدین ترتیب غزل به صورت یک تصویر یا تابلوی زیبا خودش را به ما نشان می‌دهد.

۳- استاد پس از توضیح ابیات غزل، تعدادی بیت از مثنوی و دیوان شمس می‌آورند که به ما ثابت شود مولانا درست می‌گوید؛ زیرا اگر کسی به عنوان من‌ذهنی برنامه را تماشا می‌کند، نسبت به آن مقاومت و عدم پذیرش دارد چون فکر می‌کند اصلاً شاید درصد بالایی از این حرف‌ها غلط باشد. در نتیجه آوردن شواهد مثال از جاهای مختلف مثنوی که مولانا یک جور دیگر همان مطلب را گفته، فرد را متقاعد می‌کند که این حرف‌ها درست است تا ذهنش اجازه دهد که وارد وجودش شده و بالاخره تبدیل به عمل شود و غیر از این چاره‌ای برایش نمی‌ماند.

۴- منظور از برنامه‌ی گنج حضور این نیست که ما با داشتن من‌ذهنی آدم بهتری بشویم یا باورها و طرز عملمان را عوض کنیم تا باور بهتری داشته باشیم. منظور، تبدیل یک هشیاری به هشیاری دیگر است. آنچه در تبدیل عوض می‌شود، دید ماست. تنها دید است که عوض می‌شود.

خواهم گرفتن اکنون، آن مایه صُور را

دامی نهادهام خوش، آن قبله نظر را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

صُور: جمع صورت، نقش‌ها.

[مولانا به نمایندگی از طرف هر انسانی می‌گوید:] «در این لحظه آماده‌ام با فضاگشایی، هشیاری جسمی و من‌ذهنی را دور بیندازم و خمیرمایه همه صورت‌ها و زمینه همه امکانات را که از آن همه‌چیز ساخته می‌شود بگیرم و به آن تبدیل شوم. من دام خوش و طربناکی را که همین فضای گشوده‌شده است، برای آن «قبله نظر» یا هشیاریِ عدم قرار داده‌ام تا او را به دست آورم.

نکته ۱:

مولانا هشیاری‌ای را که در این لحظه مایه زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت زندگی است، زمینه یا خمیرمایه درست کردن همه امکانات می‌داند و آن را «مایه صُور» معرفی می‌کند. منظور از صُور یا شکل‌ها، هر چیزی است که وجود دارد.

نکته ۲:

مایه صُور که نماد خدا و زندگی است طربناک است؛ بنابراین بیت می‌گوید که من می‌خواهم سبب‌سازی من‌ذهنی را رها کرده و خلاق و طربناک شوم و به‌جای خوشی‌های ذهنی به شادی بی‌سبب که اصل من است برسم و به صنع دست بزنم.

نکته ۳:

«قبله نظر» نماد خدا و کسانی است که روی ذات خودشان قائم و به بی‌نهایت خدا زنده هستند و با هشیاری نظر می‌بینند. بنابراین آن قبله مکانی که ما در من‌ذهنی و هشیاری جسمی می‌پرستیم و آفل است، قبله نظر نیست.

دیوار گوش دارد، آهسته‌تر سخن گو

ای عقل، بام بررو، ای دل، بگیر در را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

دیوار ذهن گوش دارد، پس آهسته حرف بزن و تمرین معنوی خود را به کسی نگو. زیرا من‌ذهنی سیر را به جسم تبدیل کرده و قوانین علت و معلولی درست می‌کند. ای عقل منی که با فضاگشایی به خرد کل دست پیدا کرده‌ام، بر بام برو و آن‌جا مواظب و ناظر باش. ای دل من، با فضاگشایی و انبساط در را ببند تا کسی نیاید.

نکته ۱:

ما همه از جنس خداوندیم و یک نور هستیم، اما چون من ذهنی بینمان دیوار کشیده احساس جدایی می‌کنیم. کسانی که من ذهنی دارند، مانند دیوارند و بر اساس همانندگی‌ها جدایی می‌اندازند در حالی که آموزش‌های مولانا وحدت‌بخش است.

نکته ۲:

موضوع مهم این است که سیر زندگی و پیغام مولانا را من ذهنی به فرم درمی‌آورد، بعد آن را به دیگران می‌گوید و آن‌ها شروع به پرستش روش‌ها و باورها می‌کنند. از طرف دیگر چون دشمن طرب و صنع است، نمی‌گذارد انسان به صنع دست پیدا کند.

نکته ۳:

اگر دنبال قبله اصلی هستید، باید پنهان از من ذهنی کار کنید و با فضاگشایی دهان را ببندید، نه به همسر بگویید، نه به فرزند و پدر و مادر و نه به دوست و خواهر و برادر. مدت‌ها همین‌طور باشید تا این یک درخت حضور شود.

نکته ۴:

این غزل برای کسانی است که تازه شروع به کار روی خود کرده‌اند و من ذهنی آماده سوءاستفاده از آموخته‌هایشان است. مطمئن باشید اگر زنده شوید، ارتعاش کار خودش را کرده و مردم را زنده می‌کند. پس اگر مثل مولانا قوی شدید، می‌توانید حرف بزنید.

آعدا که در کمین‌اند، در غصه همین‌اند

چون بشنوند چیزی، گویند هم‌دگر را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

آعدا: جمع عدو، دشمنان.

من‌های ذهنی که دشمن‌هشیاری اصلی هستند تمام فکر و ذکرشان این است که سیر زندگی را از انسان بشنوند، بگیرند و به فرم درآورند و به یکدیگر بگویند.

نکته ۱:

ما همین بلا را سر دین آورده‌ایم یعنی آن را تبدیل به چیزهای جامد و ذهنی کرده و مدام به این و آن گفته‌ایم که شما باید به باورهای خداپرستی معتقد باشید، در حالی که این‌ها خداپرستی نیست، این‌ها چیزهای ذهنی است.

نکته ۲:

نباید فکر کنیم غزل مولانا جدایی بخش است و می‌گوید که ما دشمن هم باشیم و از هم دور بمانیم. اگر بعد از خواندنش از همه دوری کنیم و پنهان شویم، غزل را تفسیر ذهنی کرده‌ایم که درست نیست.

گر ذره‌ها نماند، خصمان و دشمنان اند در قعرِ چه سخن گو، خلوت گزین سحر را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

من‌های ذهنی در کمین‌اند و پنهان شده‌اند، چرا که دشمن و خصم زندگی هستند [بنابراین وقتی به حضور زنده شده باشی آن‌ها را نمی‌بینی]. پس در قعر چه تنهایی با خودت حرف بزن و سحر را که فضای گشوده شده است و کسی غیر از خدا و تو در آن حضور ندارد به عنوان جای خلوت گزیدن انتخاب کن.

نکته ۱:

نصیحت مولانا این است که اگر در شروع کار روی خودتان هستید و درخت حضورتان تازه جوانه زده، حرف نزنید. اگر تجربه حضور دارید استاد نشوید و خودتان را در جمع بیان نکنید.

نکته ۲:

ما این حرف‌ها را پیش کسی که با این معانی آشنا نیست، مرتب در سبب‌سازی ذهن است، پندار کمال و ناموس و درد دارد و به باورهای جامد چسبیده نمی‌زنیم، چون می‌دانیم او نمی‌فهمد و برداشت غلطی از این‌ها می‌کند.

ای جان، چه جای دشمن؟ روزی خیال دشمن در خانه دلم شد از بهر رهگذر را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

ای جان، مرکز من جای دشمن نیست ولو فکر کردن به من ذهنی باشد. روزی خیال دشمن به صورت رهگذر به مرکز آمد یعنی با فکر و تجسم من از دل من رد شد.

نکته:

باید حالت پیشرفت معنوی‌مان را از مردم پنهان کنیم. بدانیم حتی اگر به‌جای این‌که خود من ذهنی پهلوی ما بیاید، نقش یا فکر و خیالش به مرکزمان بیاید و قرین ما شود، فضای صنوع و طرب را آلوده می‌کند و ما را از حالت صنوع و قضا و کن‌فکانش بیرون می‌آورد، به طوری که کاری نمی‌توانیم بکنیم.

رمزی شنید زین سِرِّ، زو پیشِ دشمنان شد می‌خواند یک به یک را، می‌گفت خشک و تر را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

زو: زود.

خشک و تر: مجازاً همه چیز.

[خیال من ذهنی خودم یا دیگران] از سِرِّ من رمزی شنید، آن را تفسیر ذهنی کرد و به صورت فرم درآورد و از آن طریق پیش من‌های ذهنی دیگر رفت. پیش دشمنان این رمزها را یک‌به‌یک می‌خواند و به صورت ذهن درمی‌آورد.

نکته ۱:

خشک و تر همین دویی ذهن است که ما در آن کاملاً از جنس فرم هستیم و با سبب‌سازی و فکر بعد از فکر، خوب و بد می‌کنیم.

نکته ۲:

من ذهنی با من ذهنی هیچ فرقی ندارد، چه رفتار یا باورش را دوست داشته باشیم، چه نداشته باشیم. حتی فکر کردن به من ذهنی هم به حال ما ضرر دارد و بر فضاگشایی و صنع و طرب ما اثر منفی می‌گذارد.

زان روز ما و یاران، در راه، عهد کردیم:

«پنهان کنیم سِرِّ را، پیش افکنیم سِرِّ را»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

ما و یاران از روزی که این را فهمیدیم [و دانستیم من ذهنی اسرار را به فرم درمی‌آورد و به دیگران می‌گوید]، عهد کردیم در این راه معنوی، سِرِّ را پنهان کنیم و سِرِّمان را پایین بیندازیم.

نکته:

مصرع دوم می‌تواند دو معنی داشته باشد. یکی این که هر کسی فقط روی خودش کار کند، دیگر این که اگر سرش هم برود سِرِّ را هرگز فاش نکند.

ما نیز مردمان ایم، نی کم ز سنگِ کان ایم

بی زخم‌های میتین پیدا نکرد زر را

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

میتین: کلنگ، تبر، تیشه و میله‌ای که با آن سنگ می‌تراشند.

ما به‌عنوان بهترین مخلوق خداوند که اسممان انسان است، از سنگ معدن کمتر نیستیم که تا آن را با کلنگ نتراشند، طلا از آن جدا نمی‌شود. پس اگر این اضافات ما را که با آن همانیده هستیم با صبر و شکر و فضاگشایی‌مان نتراشند و با درد هشیارانه ما این همانیدگی‌ها نیفتد، گوهر وجودمان بیرون کشیده نمی‌شود.

دریای کیسه‌بسته، تلخ و ترش نشسته

یعنی: «خبر ندارم، کی دیده‌ام گهر را؟»

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴)

کیسه‌بسته: کسی که دارایی خود را نشان نمی‌دهد.

دریای کیسه‌بسته که گوهرش را نشان نمی‌دهد، طوفانی و عبوس و تلخ نشسته و می‌گوید: «من گوهر و مروارید ندیده‌ام و از آن خبر ندارم.» [تمثیل انسان‌های زنده به حضور است که اسرار را فاش نمی‌کنند.]
نکته:

اگر از کسانی که مثل مولانا به زندگی زنده شده‌اند و دریای معلوماتند، بپرسیم که چقدر می‌دانید می‌گویند: «هیچ.» چون کیسه‌بسته هستند. هرچه معلومات انسان زیادتر شود کیسه‌اش بسته‌تر می‌شود.

متن ابیات مثنوی، دیوان غزلیات و آیات برنامه شماره ۱۰۱۰

من که خرّوبم، خرابِ منزل

هادم بنیادِ این آب و گِلَم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۷۸)

خرّوب: گیاه خرّوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند. هادم: ویران‌کننده، نابودکننده.

من که بسیار خراب‌کننده هستم، منزل و فضای گشوده‌شده درونت را خراب می‌کنم و هیچ‌چیز برایت باقی نمی‌گذارم. من ویران‌کننده نقش و بنیاد آب و گل تو هستم یعنی بدن، فکر و روابط تو را خراب کرده و تمام هیجان‌ات تو را تبدیل به خشم، ترس و دیگر هیجان‌ات مخرب می‌کنم.

احمق است و مرده ما و منی

کز غمِ فرعش، فراغِ اصل، نی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۶۸)

انسان احمق است چراکه به ذهن رفته و به سبب‌سازی افتاده‌است، هیچ علاقه‌ای به صنع ندارد، کلاً می‌خواهد براساس همانیدگی‌ها عمل کند و خودش را بالاتر و برتر از دیگران نشان بدهد. او شیفته من‌ذهنی خودش و دیگران است و از آن‌جا که تمام توجه و تمرکزش بر فرعیات و اضافه کردن همانیدگی‌هاست، فرصتی ندارد که به اصل خود بپردازد، یعنی به فکرِ فضاگشایی و زنده شدن به زندگی نیست.

«بیت هندسی»

نکته: وقتی ما به این جهان می‌آییم، یک سری هنر یاد می‌گیریم و دستاوردهایی داریم مثلاً یکی خوشگل و دیگری بدنش قوی است، یکی دکتر و دیگری مهندس است و به طور کلی در یک یا چند کار خوب تخصص پیدا می‌کنیم اما با آن‌ها هم‌هویت می‌شویم، در حالی که همه این‌ها فرع و حادث است و نباید با آن‌ها هم‌هویت شد.

حق همی خواهد که تو زاهد شوی تا غرض بگذاری و شاهد شوی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۲)

خداوند می‌خواهد که تو پرهیزگار شوی، یعنی چیزهای ذهنی را به مرکزت نیاوری و برحسب آنها نبینی تا غرض یا دیدن برحسب همانیدگی‌های مرکزت را کنار بگذاری، و ناظر و شاهد ماجرای ذهن شوی.

کاین غرض‌ها پرده دیده بُود بر نظر چون پرده پیچیده بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۳)

اما این غرض‌ها و همانیدگی‌ها که به مرکز می‌آیند، حجاب چشم عدم می‌شوند. همچون پرده‌ای بر هشیاری نظر می‌افتند، آن نوری را می‌پوشانند که خداوند با آن می‌بیند و انسان هم باید به وسیله آن ببیند.

پس نبیند جمله را با طِمّ و رِمّ حُبکَ الْأَشْيَاءِ يُعْمَى و يُصِمّ

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۸۷۴)

طِمّ: دریا و آب فراوان.

رِمّ: زمین و خاک.

با طِمّ و رِمّ: در این‌جا یعنی با جزئیات.

وقتی چیزی یا کسی به مرکز می‌آید، انسان از ضرر و زیان و خوب و بد آن آگاه نیست؛ چراکه عشق تو به چیزها یعنی همانیدن با اشیا یا آدم‌ها چشم عدمت را کور و تو را کر می‌کند و هیچ‌چیز را با جزئیات نمی‌بینی. [این حيله و فریب بزرگ ذهن است.]

نکته: اگر مرکزتان عدم و خالی از هر همانیدگی باشد، شما آینه هستید، فکرهایتان را می‌بینید اما آینه از خودش هم خبردار است. روی خودش قائم بوده و متکی به جهان نیست.

حدیث

«حُبُّكَ الْأَشْيَاءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ.»

«عشق تو به اشیا تو را کور و کر می‌کند.»

هنرِ خویش بپوشم ز همه، تا نخرندم
به دو صد عیب بِلَنگم، که خرد جز تو امیرم؟

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۱۲)

[از زبان انسان به خداوند می‌گوید:] من برخلاف میل من ذهنی‌ام عمل می‌کنم و تمام فضیلت‌ها، مهارت‌ها و هرچه را که در آن خوب و ماهر هستم، از چشم من‌های ذهنی پنهان می‌کنم و آن‌ها را به مردم نشان نمی‌دهم تا به من توجه نکنند و مرا نخرند، بلکه به هزار عیب خود می‌لنگم و می‌گویم من ایراد دارم. ای خداوند، ای امیر من، غیر از تو چه کسی مرا که پر از عیب و همانندگی هستم می‌خرد؟

جز خضوع و بندگی و اضطرار

اندر این حضرت ندارد اعتبار

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳)

اضطرار: درمانده شدن، بی‌چارگی.

در پیشگاه خداوند به غیر از فروتنی، صفر کردن من‌ذهنی و قبول بندگی خدا با فضاگشایی و اظهار نمی‌دانم، ناتوانی و عجز هیچ‌چیز دیگری ارزش ندارد. [ما باید از خداوند به خاطر همه کارهایی که با من‌ذهنی انجام داده‌ایم و درد ایجاد کرده‌ایم، عذرخواهی کنیم و خدا را مقصر دردهایمان ندانیم.]

نکته ۱: اگر شما فضا را باز می‌کنید، نگذارید من‌ذهنی‌تان این هنر فضاگشایی را به همه بگوید چون بسته خواهد شد. من‌ذهنی دشمن این سرّی‌ست که اکنون از طریق مولانا به شما منتقل می‌شود، بنابراین آن را با سبب‌سازی و تفسیر خود خراب خواهد کرد. چاره کار «ترکیب، ترتیب و تکرار» این ابیات است تا شما بتوانید با عقل خود زندگی و عقل کل فکر کنید، نه با سبب‌سازیِ ذهنی.

نکته ۲: شما باید فضاگشایی کنید تا خود زندگی صُنْع به وجود بیاورد. ذات زندگی طَرَب است و با فضاگشایی آن طرب را به شما تحویل می‌دهد، بنابراین هیچ‌چیز دیگری اعتبار ندارد.

«بیت هندسی»

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید

مدانید که چونید، مدانید که چندید

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۸)

در راه شناسایی و بازگشت آگاهانه به سوی خدا، قوانین علت و معلولی و سبب‌های ذهنی که اگر چنین کنم چنان می‌شود و به حضور می‌رسم، درست در نمی‌آید. بهتر است فضا را باز کنید و اصلاً ندانید که حضورتان چه اندازه و چگونه است. با خطکشی‌های مادیِ ذهن، پیشرفت معنوی خود را اندازه نگیرید.

«بیت هندسی»

نکته: شما باید طوری روی خود کار کنید که وقتی به ذهن می‌روید و به سبب‌سازی می‌افتید، خودتان بفهمید و بدانید که در این لحظه ذهن دارد کار می‌کند. همچنین به این برنامه هم با ذهن و با سبب‌سازی نباید گوش کنید. خودتان را رها کنید و گوش دهید. استدلال ذهنی نکنید، نگویید فلانی این‌جا را غلط و آن‌جا را درست گفته‌است، شما بیت و حرف مولانا را ببینید و خودتان را با انبساط باز کنید.

هریکی خاصیتِ خود را نمود

آن هنرها جمله بدبختی فزود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۰)

هر انسانی که به این جهان می‌آید در من‌ذهنی خاصیت خودش را به صورت مهارت، هنر یا فنی که یاد گرفته به نمایش می‌گذارد. اگر با آن‌ها همانیده شود، براساس آن‌ها «من» درست کند و بلند شود، همه آن هنرها سبب بدبختی‌اش می‌شوند.

نکته: شما براساس هیچ فن، دانش و فضیلتی که یاد گرفته‌اید «من» درست نکنید، براساس آن بلند نشوید و به هیچ‌وجه قضاوت و مقاومت نکنید. دیگران هر کاری می‌کنند به شما مربوط نیست. شما دائماً حواستان به خودتان باشد و بگویید «من به دو صد عیب می‌لنگم» دنبال عیب‌های خودم هستم. اگر عیبی در دیگران می‌بینیم آن را نمی‌گوییم و به خودم برمی‌گردم.

آن هنرها گردنِ ما را ببست ز آن مناصبِ سرنگون ساریم و پست

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۱)

آن هنرهایی که به وسیلهٔ ذهن یاد گرفته‌ایم، با آن‌ها همانیده شده‌ایم، طبق آن‌ها نقش و «من» ساخته‌ایم و خودمان را به مردم نشان داده‌ایم، گردن ما را بسته‌اند؛ در واقع ما به واسطهٔ این هنرهای ذهنی همانیده و نقش‌ها سرنگون و پست شده‌ایم.

آن هنر فی جیدنا حَبْلٌ مَسَدٌ روزِ مُردن نیست ز آن فن‌ها مدد

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۲)

آن هنرها، دانش‌ها، مناصب، نقش‌ها و یا حتی شغلی که با آن همانیده شده‌ایم مثل طنابی از لیف خرما بر گردن ما افتاده‌اند و ما را می‌کشند. طنابی از فکر و تجسمات ذهنی که باعث می‌شوند ما از طریق سبب‌سازی عمل کنیم و هنگام مردن هشیارانه نسبت به من‌ذهنی یا هنگام مرگ جسمی نیز از این فن‌ها کمک و مددی نمی‌آید.

نکته: اگر شما با یک ذهنِ تفسیری به این بیت‌ها گوش می‌کنید پیغام را نخواهید گرفت و آخرسر عقل خودتان را خواهید گرفت. بهترین راه اثرگذاری این ابیات روی شما ترکیب، ترتیب و تکرار آن‌هاست که زمان‌هایی از سبب‌سازی ذهن بیرون بپرید و با صلح و طَرَب و آفرینندگیِ زندگی کار کنید.

(قرآن کریم، سورهٔ لهب (۱۱۱)، آیهٔ ۵)

«فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ.»

«و بر گردن ریسمانی از لیف خرما دارد.»

توضیح آیه:

به عبارتی در گردن ما انسان‌ها که من‌ذهنی داریم ریسمانی از لیف خرما یا همان پوسته و همانندگی‌هاست که گردن ما با آن‌ها بسته شده و دنبالشان می‌دویم ولی خرما نمی‌خوریم، یعنی به شیرینی، طرب و صنع زندگی نمی‌رسیم.

جز همان خاصیت آن خوش حواس
که به شب بُد چشم او سلطان شناس
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۳)

فقط هنر آن کسی که با فضاگشایی و به صورت ناظر در شب دنیا سلطان یا خداوند را شناخت به درد می خورد. بقیه هنرهایی که ذهن بر حسب سبب سازی بتواند از آن ها استفاده کند، به درد نمی خورد.

آن هنرها جمله غول راه بود
غیر چشمی کاو ز شه آگاه بود
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۹۱۴)

در راه رسیدن به زندگی تمام نقش ها، مهارت ها و سبب سازی هایی که در ذهن یاد گرفته ایم و به مرکز ما آمده اند، غول راه هستند؛ آن ها راه ما را می زنند و به ما آدرس غلط می دهند. غیر از آن چشمی که در شب دنیا فضا را باز کرده و از شاه یعنی خداوند آگاه است.

نکته: ما از یک چیز توهمی ذهنی می پرسیم که چطور به خدا و به صنع برسیم؟ ذهن صنع بلد نیست. ذهن بر اساس اجسام ذهنی سبب سازی می کند و خیلی از سبب سازی هایش هم من درآورده است. هیچ کدام از آن ها حتی با واقعیت های بیرون هم جور در نمی آید.

باد توند است و چراغم آبتری
زو بگیرانم چراغ دیگری
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰۸)

آبتَر: ناقص و به درد نخور.

باد زندگی تند و فرصت من در این جهان محدود است. چراغ ذهن با باد حوادث خاموش می شود و چهار بعد من یک روز از بین می روند. چراغ ذهن ابتر و ناقص است و فقط در مدت کوتاهی که در این بدن هستم فرصت دارم به وسیله آن، چراغ و هشیاری دیگری را که چراغ حضور و صنع است روشن کنم.

او نکرد این فهم، پس داد از غِرَر

شمع فانی را به فانی‌ای دگر

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱۲)

غِرَر: جمع غِرّه به معنی غفلت و بی‌خبری و غرور.

انسان در ذهن از روی غفلت، بی‌خبری، نادانی و سبب‌سازی ذهنی این را نمی‌فهمد که باید شمع من‌ذهنی را بدهد و شمع حضور را روشن کند؛ بنابراین یک شمع فانی را می‌دهد و شمع فانی دیگری را می‌گیرد، یعنی یک همانندگی فانی و آفل را رها کرده و یکی دیگر را به مرکزش می‌آورد و جایگزین قبلی می‌کند.

نکته: اگر مرکز شما جسم است و شما فضاگشایی می‌کنید و لحظه بعد مرکزتان عدم می‌شود، در این صورت شما برنده هستید اما اگر این لحظه مرکزتان جسم است، لحظه بعد هم جسم است، لحظه بعد هم جسم است، شما در غِرَر، غفلت و بی‌خبری هستید.

خوابِ تو بیداری است، ای بُوبَطْرَ که به بیداری عیانستش اثر

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۴۹۹)

بُوبَطْرَ: سرمست، مغرور.

ای انسان طرب‌ناک که به ذات زندگی دست پیدا کرده‌ای، این خواب تو که فضا را باز کرده و به حضور زنده شده‌ای، بهتر از بیداری در ذهن است؛ به این دلیل که آثار فضاگشایی و حضور تو که برای ذهن نوعی خواب است، در همان بیداری و هشیاری جسمی، به صورت فکر خلاق و انعکاس نیک در بیرون، عیان و آشکار می‌شود.

نکته ۱: وقتی شما به سبب‌سازی ذهنی می‌افتید و غیر از آن هیچ‌چیزی بلد نیستید، آن موقع بالاخره درمانده می‌شوید چون دیگر صنعتی نیست و سبب‌سازی شما را به درد می‌برد. در واقع دردها شما را گیج‌تر و بیچاره‌تر از قبل می‌کنند. در این صورت شما چاره‌ای نمی‌بینید که از این وضعیت رها شوید.

نکته ۲: ما هم به طور فردی و هم جمعی در جبر گرفتار شده‌ایم و توجهی به صنع نداریم. مثلاً به طور جمعی نمی‌توانیم جلوی جنگ، کُشتن، ترس و تهدید را بگیریم. مولانا می‌گوید ما راه داریم و راه آن صنع و طرب است.

در گذر از فضل و از جَلْدی و فن کار خدمت دارد و خُلُقِ حَسَن

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۰)

جَلْدی: چابکی، چالاکي.

ای انسان از دانش ذهنی و از زرنگی‌ها و فن‌های من‌ذهنی بگذر. با فضاگشایی خُلُقِ زیبای زندگی را پیدا کن و شروع کن به خدمت کردن به مردم، زیرا فقط این کار مؤثر است.

بهر این آوردمان یزدان برون مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

«حضرت حق ما را بدین جهت آفرید که او را عبادت کنیم. چنانکه در قرآن کریم فرموده است: (جنیان و) آدمیان را نیافریدم جز آنکه مرا پرستش کنند.»
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۱)

خداوند به این جهت انسان را به عنوان «آلست» به این جهان فیزیکی فرستاده است تا او را عبادت کند. این بدان معنیست که انسان باید اجازه بدهد خداوند از طریق او خودش را بیان کند، دست به صنع بزند و بیافریند.

(قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶)

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.»

«جن و انس را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.»

توضیح آیه:

«پرستش» عبادت مذهبی نیست بلکه فضاگشایی، وصل شدن به زندگی و وصل ماندن، از خواب ذهن بیدار شدن و بیدار ماندن است. ما برای این کار خلق شده‌ایم اما ما این وظیفه را انجام نمی‌دهیم، چون در ذهن سبب‌سازی می‌کنیم.

سامری را آن هنر چه سود کرد؟ كَانَ فَنًّا مِنْ فَنِّ بَابِ اللَّهْشِ مَرْدُودِ كَرْدِ

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۲)

باب‌الله: درگاه الهی.

آن هنرِ گوساله‌سازی و گوساله‌پرستی چه سودی برای سامری کرد؟ او نفرین شد و آن فن و هنرش باعث شد که از درگاه خداوند رانده شود. [ما هم گوساله‌پرست شده‌ایم و من‌ذهنی‌مان را پرستیده‌ایم؛ بنابراین خداوند ما را نفرین کرد، روزبه‌روز پزمرده‌تر شدیم و این کار هیچ سودی برایمان نداشت.]
نکته: سامری در غیاب موسی گوساله‌ای ساخت که با پیچیدن باد در آن، صدایی می‌داد. او به مردم گفت این معجزه است. ما هم یک گوساله من‌ذهنی ساخته‌ایم که باد زندگی در آن می‌پیچد و آن را در مسئله‌سازی، دشمن‌سازی، مانع‌سازی، کارافزایی و دردسازی سرمایه‌گذاری می‌کنیم.

چه کشید از کیمیا قارون؟ ببین

که فروبردش به قعر خود زمین

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۳)

مثلاً ببین که قارون از فنّ کیمیاگری چه چیزی نصیبش شد؟ جز این که این فنّ او باعث شد که با ثروت و داشته‌های خود آن قدر هم‌هویت شود که همان زمین همانندگی‌ها او را در اعماق خودش فرو کشد. [منظور از فنّ کیمیاگری استفاده از نیروی زندگی برای جمع کردن و زیاد کردن همانندگی‌هاست].
نکته: ما در ذهن فقط تقلید بلدیم. شما فکر نکنید ما از کتاب چیزی یاد می‌گیریم و آن دانش را مال خودمان می‌کنیم و براساس آن شروع به سبب‌سازی و استدلال می‌کنیم و این صنع است نه، این نیست. صنع این است که زندگی یا ما به عنوان زندگی در این لحظه از غیب چیزی می‌آوریم و یا این که مثل آینه‌ای می‌شویم که یک دفعه یک چیزی در آن برای حل مشکلمان ظاهر می‌شود.

بُوالْحِکَمِ آخِرِ چه بر بست از هنر؟

سرنگون رفت او ز کفران در سَقَر

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۴)

بُوالْحِکَمِ: کنیه اصلی ابوجهل.

سَقَر: از نام‌های دوزخ.

یا مثلاً بوالْحِکَمِ (=ابوجهل) از دانش کتابی و ذهنی‌ای که داشت چه بهره‌ای برد؟ او به دلیل کفران، فضا بندی و سبب‌سازی در مقابل صنع خداوند در این لحظه ایستاد و در نتیجه در قعر جهنم که فضای پر از توهم و درد ذهن است سرنگون شد.

خود هنر آن دان که دید آتش عیان

نه کَبِّ دَلَّ عَلَی النَّارِ الدُّخَانِ

کسی را باید هنرمند بدانی که آتش را آشکارا ببیند، نه آن که فقط بگوید تصاعدِ دود دلیل بر وجود آتش است.

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۵)

کَبِّ: گپ، گفت‌وگو کردن.

دَلَّ عَلَی النَّارِ الدُّخَانِ: دود بر آتش دلالت دارد.

هنر و فضیلت آن است که انسان در این لحظه آتش را آشکارا ببیند یعنی با فضاگشایی، زندگی را حس کند و عیناً به آن زنده شود. نه این‌که در ذهن به استدلال، سبب‌سازی و علت و معلول بیفتد و بگوید دود دلیل آتش است و این جهانی که آفریده شده نشان‌دهنده این است که خدایی وجود دارد.

ای دلالت‌کننده‌تر پیش‌لبیب در حقیقت از دلیل آن طبیب

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۶)

لبیب: خردمند.

ای کسی که دلیل تو که از سبب‌سازی ذهنی می‌آید، در واقع نزد انسان خردمند، بدتر و گنده‌تر از دلیل طبیبی‌ست که خودش دانش و مهارت ندارد و باید به رنگ ادرار نگاه کند تا بتواند بیماری را تشخیص بدهد. [پس انسان هم اگر خردمند باشد لزومی ندارد به ذهنش نگاه کند ببیند چه فکری از آنجا می‌گذرد، بلکه باید فضا را باز کند و خردمند شود].

چون دلالت نیست جز این، ای پسر

گوه می‌خور، در کمیزی می‌نگر

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۷)

کمیز: ادرار

ای انسان، مادامی که با من‌ذهنی مرتب حرف می‌زنی و ستیزه و بحث و جدل می‌کنی و به‌غیر از سبب‌سازی و استدلال در ذهن دلیل دیگری برای وجود خدا نداری، در این صورت برو گوه بخور و به ادرارت نگاه کن، یعنی حرف نزن و به همین استدلال‌های ذهنی و فکری پوسیده و پشت سرهم خود نگاه کن.

نکته ۱: از قدیم معمول بوده که طبیبان به ادرار نگاه می‌کردند و از رنگ آن می‌فهمیدند که بیمار چه مشکلی دارد؛ ادرار در این‌جا نماد فکر بعد از فکر ذهن است.

نکته ۲: انسان اگر خردمند باشد لزومی ندارد به ذهنش نگاه کند و ببیند چه فکری از آنجا می‌گذرد، بلکه فضا را باز می‌کند و خردمند می‌شود.

ای دلیل تو مثال آن عصا در کَفَت، دَلَّ عَلَى عَيْبِ الْعَمَى

ای کسی که دلیل در دست تو مانند عصایی در دست کور است. همان طور که عصا دلالت بر کوری فرد می‌کند، توسل به عصای استدلال نیز دلیل بر کوردلی توسل.

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۸)

ای کسی که دلیل و سبب‌سازی در دست تو مانند عصایی در دست کور است. همان طور که عصا دلالت بر کوری فرد می‌کند، ماندن در ذهن، توسل به عصای استدلال و سبب‌سازی نیز دلیل بر کوردلی و انقباض توسل.

نکته ۱: وقتی چیزی که ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان می‌آید و ما منقبض می‌شویم، در این صورت باید با فضاگشایی ناظر ذهن شویم.

نکته ۲: حکم خداوند در این لحظه به ما این است که شما نمی‌توانید منقبض شوید و فقط باید منبسط شوید و از طریق این انبساط سخن بگویید.

غُلُّلٌ وَ طَاقٌ وَ طُرُنْبٌ وَ گِیر وَ دَار که نمی‌بینم، مرا معذور دار

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۰۹)

طاق و طُرُنْب: سر و صدا.

هر کسی که طغیان می‌کند، واکنش نشان می‌دهد، سروصدا راه می‌اندازد، جلال و شکوهش را به مردم نشان می‌دهد تا دیده شود، می‌گیرد و می‌بندد تا مردم را تنبیه کند و همه از او بترسند، معنی‌اش این است که او عملاً می‌گوید من کور هستم و نمی‌بینم، چشم عدمم بسته شده، مرا معذور بدارید و ببخشید. **نکته:** هر کسی که در راه عرفان و معنویت است، نباید سروصدا راه بیندازد خودش را نمایش بدهد و حتی اگر قدرت این‌جهانی دارد، انسان‌ها را بگیرد و ببندد و تنبیه کند تا دیده شود و دیگران به حرف او گوش دهند. در واقع چنین شخصی اصلاً معنوی نیست.

پس هنر آمد هلاکت خام را کز پی دانه نبیند دام را

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۸)

هنر و هر چیزی که ذهن یاد می‌گیرد و انسان برحسب آن پز می‌دهد، موجب بیچارگی و هلاکت او می‌گردد، چراکه آن را به مرکزش آورده‌است. چنین انسانی در پی به دست آوردن آن چیزی که ذهن به او نشان می‌دهد، از دام همانیده شدن غافل است و آن را نمی‌بیند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: ما باید ترکیب، ترتیب و تکرار ابیات را آنقدر ادامه بدهیم که هرچند اولش به نظر می‌آید که داریم تقلید می‌کنیم اما بعداً چراغ حضور و ناظر در ما شروع به روشن شدن می‌کند. در ابتدا ممکن است این نور کم باشد اما باز هم اگر این کار را انجام دهیم به تدریج روزه‌روز این نور بیشتر و بیشتر می‌شود.

نکته ۲: شما باید قانون جبران را انجام دهید، یعنی حتماً باید بیت‌ها را تکرار کنید و فقط به خواندن شخص دیگری گوش ندهید و یا این‌طور هم نباشد که ضبط کنید و فقط گوش بدهید بلکه خودتان بخوانید تا نیروی ذهنی‌تان را فعال کنید.

نکته ۳: وقتی شما خودتان ابیات را می‌خوانید، می‌بینید که بعضی کلمات یادتان می‌رود. در این صورت آن کلمات را دوباره ببینید و ببینید چرا شاعر آن کلمه را آن‌جا گذاشته‌است. یک اصطلاحی به نام سینتکس (قواعد نحوی: Syntax) وجود دارد به این معنی که چه کلمه‌ای قبل یا بعد از کلمه دیگر قرار می‌گیرد، آن معنا را عوض می‌کند یا معنی را بهتر و راحت‌تر منتقل می‌کند و اثرگذاری‌اش بیشتر می‌شود. شما ابیات را با همین سینتکس بخوانید.

نکته ۴: ما ابتدا در سبب‌سازی هستیم، بنابراین این بیت‌ها را تکرار می‌کنیم و اختیار خودمان را که عقل من‌ذهنی داریم و با سبب‌سازی پیش می‌رویم، فعلاً فراموش می‌کنیم و یک عقل دیگری را که عقل بزرگان است می‌گیریم و مرتب ابیات را تکرار می‌کنیم و تکرار می‌کنیم. یک دفعه سبک زندگی‌مان و طرز فکر کردنمان عوض می‌شود. ما یک دفعه متوجه می‌شویم که بیشتر داریم صنع می‌کنیم تا سبب‌سازی بیهوده‌ی ذهنی. این‌ها همه کارهایی است که شما خودتان باید برای خودتان انجام بدهید، کسی دیگر نمی‌تواند انجام بدهد.

اختیار آن را نکو باشد که او مالک خود باشد اندر اِتَّقُوا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۴۹)

اِتَّقُوا: بترسید، تقوا پیشه کنید.

قدرت اختیار برای کسی خوب است که در پرهیز مالک خودش است، یعنی مرتب در اطراف اتفاقات فضاگشایی می‌کند و به عنوان فضای گشوده‌شده اجازه نمی‌دهد چیزی در بیرون توجهش را جلب کرده و به مرکزش بیاید.

«بیت هندسی»

نکته: درست است که ما می‌گوییم انسان قدرت انتخاب دارد اما شما در مراحل اولیه که عقل من‌ذهنی دارید، عقل خودتان را به مولانا تفویض کنید؛ یعنی شعرهایش را بخوانید و برحسب آن عمل کنید. در این صورت یواش‌یواش می‌بینید که توانایی مسئله‌سازی، مانع‌سازی، دشمن‌سازی و گرفتاری‌سازی در شما کم می‌شود. یواش‌یواش خودتان را سزاوار و لایق زندگی می‌بینید، می‌گویید من هم می‌توانم خوشحال باشم، من هم می‌توانم خوب زندگی کنم، من هم می‌توانم بی‌مسئله باشم و کاری با دیگران نداشته باشم.

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار دور کن آلت، بینداز اختیار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۵۰)

زینهار: برحذر باش، کلمه تنبیه.

اگر نمی‌توانی جلوی خودت را بگیری و همواره آنچه را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت می‌آوری، در این صورت تا زمانی که بتوانی فضا را به حد کافی برای انتخاب بگشایی، ابزار اختیار و قدرت انتخاب را از خودت دور کن و به دست آدم‌هایی مثل مولانا بسپار، یعنی اشعار مولانا را بخوان و مطابق آن عمل کن.

«بیت هندسی»

نکته: اگر شما این ضعف را در خودتان می‌بینید که زیر سلطه من‌ذهنی و حرص آن هستید، در این صورت مرتب ابیات را بخوانید، تکرار کنید و ببیند مولانا چه می‌گوید. می‌بینید که یواش‌یواش این ابیات به جنبش درمی‌آیند، انگار پانصد عقل مولانا مرتب در هوا موج می‌زند، آن موقع اگر لازم

داشته باشید از یکی از آنها می‌توانید کمک بگیرید. بنابراین اشعار مولانا را بخوانید، ترکیب، ترتیب، تکرار، صبر و تمرین را در پیش بگیرید تا فضا گشوده شود.

جمله مرغانِ مُنازع، بازوار بشنوید این طبلِ بازِ شهریار (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۳)

مُنازع: نزاع‌کننده، ستیزه‌گر.

طبلِ باز: طبلی که وقتِ پروازِ باز به‌سوی صید یا وقت رجوع می‌زده‌اند.

ای من‌های ذهنی که با هم در جدایی و جنگ و ستیزه هستید، همچون باز شکاری که مطیع امر سلطان است، شما نیز با فضاگشایی امر خدا را بشنوید و اطاعت کنید که هر لحظه می‌گوید به سوی من برگردید.

نکته: داستان من‌ذهنی و جدایی ما انسان‌ها از همدیگر که با هم در جنگ هستیم، مثل داستان فیل است. فیل در خانه تاریک بود و مردم فقط باید می‌رفتند و دستشان را به آن می‌زدند. یک نفر به پایش دست زد و گفت این فیل شبیه ستون است. دیگری به خرطومش دست زد و گفت شبیه لوله است. یکی دیگر هم به پشتش دست زد و گفت شبیه تخت است. در نتیجه هر کدام از این فرقه‌ها خداوند را شبیه چیزی دیدند. آن‌ها که گفتند شبیه لوله است، لوله‌یابان شدند. عده‌ای خرطوم‌یابان شدند، عده‌ای دیگر نیز ستون‌یابان شدند و عده‌ای تختیان شدند. به عبارت دیگر همه انسان‌ها فرم‌پرست شدند. اگر یک شمع حضور آن‌جا روشن بود، می‌دیدند که فیل هیچ‌کدام از این‌ها نیست. خداوند هیچ‌کدام از این چیزهایی که ما در ذهن تصور می‌کنیم نیست، ما فقط باید به او زنده شویم.

ز اختلافِ خویش سوی اتحاد هین ز هر جانب روان گردید شاد (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۴)

دست از اختلافات سطحی و ستیزه من‌ذهنی بردارید. فضا را بگشایید و از هر جانب، از هر همانندگی و درد، شادمانه به سوی وحدت و یکی شدن با خدا باز گردید.

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ نَحْوَهُ هَذَا الَّذِي لَمْ يَنْهَكُمْ

«در هر وضعیتی هستید روی خود را به سوی آن وحدت و یا آن سلیمان بگردانید که این چیزی است که خدا شما را از آن باز نداشته است.»
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۵)

در هر وضعیت ذهنی که هستید و هر جور که خودتان را می بینید، روی خود را به سوی آن وحدت، به سوی خدا یا سلیمان بگردانید که این چیزی است که خدا شما را از آن باز نداشته است. [یعنی در هر وضعیتی فضا را باز کنید و رو به خدا کنید، رو به جسم نکنید و جسم را به مرکزتان نیاورید. بگذارید مرکزتان عدم شود، نگذارید ذهنتان با سبب سازی بگوید فعلاً وقتش نیست.]

«بیت هندسی»

نکته ۱: وضعیت مهم نیست، نگویید وضعیت من خیلی خراب است و نمی شود. شما در هر وضعیتی باید طلب داشته باشید. نباید ارزیابی ذهنی شما از سزاواری و شایستگی شما، باعث شود به این بیت عمل نکنید.

نکته ۲: شما می گوید من در ستیزه بودم و بین خودم و مردم دیوار کشیده بودم، الان می خواهم آن دیوار را بشکنم ولی از درون خودم باید این کار انجام شود، باید فضاگشایی کنم.

کورمرغانیم و بس ناساختیم کآن سلیمان را دمی نشناختیم (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۶)

ما مرغان کوری هستیم که برحسب هشیاری جسمی و برحسب اجسام جهان را می بینیم. ما در من ذهنی بدون دانش و آمادگی هستیم و از خودمان و من ذهنی مان که دیدش دید ملامت و ایجاد درد است بی خبریم و هیچ موقع درست فضاگشایی نکردیم که آن سلیمان یعنی خداوند را یک لحظه بشناسیم.
نکته: یک لحظه هم نشده که ما با سلیمان پای در دریا بگذاریم و فضاگشایی کنیم. شما ببینید آیا واقعاً تعهد دارید؟ قانون جبران معنوی را انجام می دهید؟ روزی دو سه ساعت به مولانا گوش می کنید؟ با این بیت ها کشتی می گیرید؟ بیت ها را تکرار می کنید؟ ترکیب ها را رعایت می کنید؟

همچو جفدان دشمنِ بازان شدیم

لاجرَم و امانده ویران شدیم

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۷)

ما انسان‌ها در من‌ذهنی همانند جفدها که دشمن بازان هستند، دشمن بزرگانی چون مولانا شدیم، با آن‌ها به مخالفت برخاسته‌ایم و نمی‌توانیم حرف‌هایشان را بپذیریم؛ چراکه ما با من‌ذهنی عاشق خرابی و ویرانی هستیم، پس به ناچار در ویرانه و جهنم این دنیا و ذهن خواهیم ماند.

نکته: هر مرد و زنی مشغول خراب کردن رابطه خودش با همسر و خانواده‌اش است. سازنده نیست و می‌خواهد ویرانه درست کند. او می‌خواهد رابطه‌اش را با دیگران خراب کند، برای این‌که در سبب‌سازی‌ست، صنع ندارد و غرض‌ها و همانیدگی‌ها برایش مهم هستند.

می‌کنیم از غایتِ جهل و عمی

قصدِ آزارِ عزیزانِ خدا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۴۸)

ما از شدت جهل و کوری، قصد آزار انسان‌هایی مثل مولانا و بزرگان را می‌کنیم که در بارگاه الهی بسیار ارجمند و عزیزند. [ما از شدت ناسپاسی کور شده‌ایم و با نخواندن مطالب بزرگان از آن‌ها قدردانی نکرده‌ایم].

نکته ۱: در جهان هم من‌های ذهنی و هم انسان‌های زنده به حضور وجود دارند. من‌های ذهنی سیر را از این استادان می‌شنوند، به فرم درمی‌آورند و به همدیگر می‌دهند اما چون این فرم با سبب‌سازی ذهن درست سنجیده نمی‌شود، دشمن آدم‌هایی می‌شوند که این آسرار را از آن‌ور می‌آورند.

نکته ۲: قرآن، سوره عصر این مطلب را بیان می‌کند که توجه کن به این لحظه، انسان با من‌ذهنی‌اش در زیانکاری است مگر آن‌هایی که ایمان آوردند یعنی فضا را باز کردند و با صبر و با توصیه به خداوند به سوی او می‌روند. این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها عزیزان خدا هستند. هر کسی فضاگشایی کند و ما را به صبر و به خدا توصیه کند ما دشمنش هستیم، زیرا ما با من‌ذهنی در زیانکاری هستیم، من‌ذهنی هم در سبب‌سازی است و این سبب‌ها هم چیزهای توهمی ذهنی هستند. ما مرتب آسرار و سیر این بزرگان را تبدیل به فرم کرده و در من‌ذهنی با آن بازی می‌کنیم، به همین دلیل در ذهن مانده‌ایم.

نکته ۳: شما می‌گویید چرا من در ذهن زندانی شده‌ام؟ برای این‌که با تفسیر و عقل من‌ذهنی و با سبب‌سازی خودت مولانا را می‌فهمی. مرتب من دارم می‌گویم ترکیب، ترتیب، تکرار. شما باید یک سری ابیات را که ما برای شما دست‌چین کرده‌ایم تکرار کنید، در لحظاتی در دلتان را ببندید و نگذارید من‌ذهنی‌تان حمله کند.

نکته ۴: سبب‌سازی ذهن حمله به حضور شماست. شما خودتان در درون با سبب‌سازی کارت‌تان را به عقب می‌اندازید، وگرنه زندگی دائماً می‌خواهد از طریق شما خودش را بیان کند. رحمت اندر رحمت است و می‌خواهد به شما کمک کند اما شما با سبب‌سازی و بالا آمدن جلوی‌ش را می‌گیرید.

با سلیمان پای در دریا بینه
تا چو داوود آب سازد صد زره
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۱)

این لحظه فضاگشایی کن، از فضای خشکی ذهن بیرون بپر، لحظه به لحظه با سلیمان، با خود خداوند و زندگی همراه شو و قدم در دریای یکتایی بگذار تا آب فضای گشوده شده برای تو همچون حضرت داوود صد نوع زره حضور و لباس جنگی بسازد که دیگر حمله منهای ذهنی بیرون و من ذهنی خودت روی تو اثر نگذارد و نتواند به تو آسیب بزند.

«بیت هندسی»

آن سلیمان پیش جمله حاضر است
لیک غیرت چشم بند و ساحر است
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۲)

آن سلیمان یعنی خداوند دائماً پیش همه حاضر است، یعنی ما می توانیم این لحظه ناظر ذهنمان شویم اما چون از جنس من ذهنی هستیم، فضا را باز نمی کنیم، با سبب سازی پیش می رویم و مرکزمان جسم است، قانون غیرت زندگی چشم هشیاری مان را می بندد، ما را سحر می کند و اجازه نمی دهد خداوند را ببینیم و وارد دریای یکتایی شویم.

«بیت هندسی»

نکته: غیرت یعنی اگر شما فضا را باز نکنید و از جنس او نشوید، نمی توانید وارد آن فضا شوید و چیزهای ذهنی شما را کور و کر می کند، یعنی شما سحر می شوید. ما در ذهن سحر شده ایم. به نظر ما من ذهنی کاملاً درست می بیند، از ما هم باسوادتر، آدمی وجود ندارد و آدم معتبری هستیم ولی ما پندار کمال داریم و کلاً غلط می بینیم.

تا ز جهل و خوابناکی و فضول
او به پیش ما و ما از وی ملول
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۳)

ملول: افسرده، اندوهگین.

بنابراین از جهل من‌ذهنی، چرت زدن در ذهن، دیدن برحسب همانندگی‌ها، رعایت نکردن «آنصتوا» و سبب‌سازی و زیاده‌گویی ماست که حوصله ما از خداوند سر رفته و نمی‌خواهیم او را ببینیم، در حالی که همین لحظه او پیش ماست و می‌گوید با من وارد فضای یکتایی شو.

«بیت هندسی»

نکته: وقتی صنع صورت می‌گیرد می‌توانیم یک حرف بزنی، آن حرف هم حسابی‌ست. این همه حرف برای چیست؟ چرا ما نباید «آنصتوا» را رعایت کنیم؟

علتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جان تو ای ذودلال
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴)

ذودلال: صاحب‌ناز و کرشمه.

ای انسانی که دچار فریب هستی و لحظه‌به‌لحظه خودت را فریب می‌دهی، مرضی بدتر از داشتن یک هویت بدلی که تصور می‌کند فکر و عقلش کامل و کافی است و همه‌چیز را می‌داند، در جان تو وجود ندارد.

«بیت هندسی»

کرده حق ناموس را صد من حدید
ای بسی بسته به بند ناپدید
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰)

حدید: آهن.

خداوند ناموس یا حیثیت بدلی من‌ذهنی را به اندازه صد من آهن سنگین کرده‌است. دست و پای انسان‌های زیادی با این بند ناپدید بسته شده، به طوری که نمی‌توانند بپذیرند اشکال دارند.

«بیت هندسی»

نکته: ممکن است شما از سبب‌سازی ذهن بیرون نیایید، به شما هم بر بخورد که چطور من غلط فکر می‌کنم؟! ما یک حالتی داریم که زنده به زندگی هستیم و به صنع و آفریدگاری دست می‌زنیم. حالت دیگر ما زمانی‌ست که با سبب‌سازی در ذهن پیش می‌رویم. می‌گوییم من می‌دانم، من دانشمندم. در واقع ما ناموس و حیثیت بدلی داریم و اگر به ما بگویند این فکرهای پی‌درپی غلط است به ما بر می‌خورد.

در تگِ جو هست سِرگین ای فِتّی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹)

تگ: نه و بُن.

فِتّی: جوان، جوان‌مرد.

ای انسان، زیر جوی به ظاهر آرام من‌ذهنی تو درد و گرفتاری انباشته شده‌است؛ گرچه بر اساس سبک زندگی‌ات می‌خواهی آرام باشی اما همین‌که کسی بر حسبِ حادث‌ها، تفاوت‌ها و اختلاف‌ها چیزی به تو بگوید، یک‌دفعه واکنش نشان می‌دهی و این دردها و کثافات از زیر جو بالا می‌آیند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: ما درد ایجاد کرده‌ایم، باید فضا باز شود، دردهایمان را ببینیم و بیندازیم و در هر وضعیتی که هستیم باید رو به او کنیم.

نکته ۲: ممکن است که ما چهل یا پنجاه سال عبادت کرده باشیم ولی آن سلیمان یا خدا را حتی یک لحظه هم ندیده باشیم، برای این‌که وصل نشده‌ایم و کلاً ذهنی عبادت کرده‌ایم.

حُکمِ حق گُسترد بهرِ ما بِسَاط

که بگویند از طریقِ اِنْبِساط

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰)

بِسَاط: هر چیز گسترده‌تری مانند فرش و سفره.

خداوند به ما حکم کرده که این لحظه فقط از طریق انبساط با من ارتباط برقرار کنید، نه از طریق انقباض؛ یعنی فضاگشایی کنید و بگویند نمی‌دانم.

«بیت هندسی»

نکته ۱: این لحظه شما یک ارزیابی از خودتان بکنید و بگویید آیا من خروّب هستم؟ اگر شما در خودتان پندار کمال، می‌دانم و فکر بعد از فکر را می‌بینید که خاموش نمی‌شود، شما خروّب هستید.

نکته ۲: فکر بعد از فکر شما ناشی از این است که شما می‌گویید می‌دانم، اگر شما حقیقتاً می‌گویید نمی‌دانید برای چه این همه فکر می‌کنید؟ چرا این قدر سبب‌سازی می‌کنید؟ چرا جلوی صنع را گرفته‌اید؟ درواقع صنع و طرب مربوط به فضاگشایی، نمی‌دانم، «قضا و کُنْ فِکَان» و مرکز عدم است.

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» تا «جز آنچه به ما آموختی.» دستِ تو را بگیرد.
(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰)

مانند فرشتگان بگو: «من نمی‌دانم» و باورهایم پوسیده و به درد نخور است. مرکزت را عدم و فضا را در اطراف چیزی که ذهن نشان می‌دهد باز کن تا آن دانش و علمی که خداوند در این لحظه به تو می‌دهد، دستت را بگیرد و «قضا و کُنْ فِکَان» زندگی به کار بیفتد.
(بیت هندسی)

چون ملایک گو که لا عِلْمَ لَنَا یا اِلَهِی، غَیْرَ مَا عِلْمَتَنَا

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵)

مانند فرشتگان بگو: «من نمی‌دانم» و آن چیزی که ذهنم نشان می‌دهد علم نیست، فضا را باز و مرکز را عدم کن تا آن دانش و علمی که خداوند در این لحظه به تو می‌دهد، دستت را بگیرد.
(بیت هندسی)

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزّهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

دَمِ او جان دَهَدَت رُو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُنْ فیکون است نه موقوفِ علل

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴)

نَفَخْتُ: دمیدم.

ای انسان، با فضاگشایی می دانم من ذهنیات کنار می رود و دم ایزدی در تو می دمدم. داروی شفابخش خداوند به تو زندگی می دهد، وضعت را درست می کند و دردهایت را شفا می دهد. برو از آیه «نَفَخْتُ» یعنی «روح خود را در تو دمیدم» یاد بگیر. کار خداوند «قضا و کُنْ فکان» است، او می گوید بشو و می شود. ممکن کردن این «بشو و می شود»، درست شدن کارها و شفابخشی، موقوفِ عللِ ذهنی و سبب سازی ذهن تو نیست.

«بیت هندسی»

تا کنی مر غیر را حَبْر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کنی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶)

حَبْر: دانشمند، دانا.

سَنی: رفیع، بلندمرتبه.

اگر تمرکزت را روی دیگران بگذاری و بخواهی آن ها را به راه راست هدایت کرده و دانشمند کنی، خودت را از جنسِ من ذهنی، بدخو و خالی از انرژی زندگی می کنی و حالت خراب می شود.

«بیت هندسی»

مردۀ خود را رها کرده ست او
مردۀ بیگانه را جوید رَفو

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱)

انسان مردۀ من ذهنی خودش را رها کرده است و می خواهد مردۀ من ذهنی یکی دیگر را زنده کند. او باید خودش، خودش را که در ذهن مرده است زنده کند، نمی تواند من ذهنی یکی دیگر را با زور و با نصیحت درست کند.

«بیت هندسی»

دیده آ، بر دیگران نوحه‌گری
مدتی بنشین و بر خود می‌گری
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹)

ای چشم من، تا به حال به عنوان من‌ذهنی برای دیگران گریه کردی، یک مدتی بنشین و به حال خودت گریه کن؛ حواست به خودت باشد، تلاش کن فضا را باز و مرکزت را عدم کنی، ایرادهایت را تشخیص دهی و خودت را زنده نمایی.

«بیت هندسی»

از قرین بی قول و گفت‌وگوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶)

مرکز ما بدون این‌که حرکتی کنیم و حرفی بزنیم به طور پنهانی از مرکز قرین خود خو می‌دزدد و تحت‌تأثیر آن قرار می‌گیرد.

«بیت هندسی»

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱)

هم انرژی‌های خوب و سازنده مثل عشق، رحمت و لطف زندگی و هم انرژی‌های بد مثل رنجش، غصه، حسادت و کینه، به طور پنهانی از مرکز انسانی به انسان دیگر، بدون نیاز به گفت‌وگو و از طریق ارتعاش انتقال پیدا می‌کند.

«بیت هندسی»

گرگِ درنده‌ست نفسِ بد، یقین

چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶)

ای انسان، یقیناً نفسِ بد و من‌ذهنی تو بدترین قرین توست که همچون گرگی درنده، هر لحظه تو را می‌درد؛ پس اول از عهده او بر بیا و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی و اطرافیان خود نینداز.

«بیت هندسی»

نکته: من‌ذهنی همیشه گوش ما را می‌گیرد و به پایین می‌کشد، ما را دچار حرص می‌کند و همیشه می‌خواهد ما یک چیز مادی را بپرستیم چون وجودش قائم به این است. من‌ذهنی یک چیز حادث است، می‌خواهد علاقه ما نیز به حادث‌ها باشد.

بر قرینِ خویش مَفْزَا در صِفَت

کَانَ فِرَاقِ آردِ یقینِ در عاقبت

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴)

ای انسان، در صفتِ حرف زدن بر حسب سبب‌سازیِ ذهن بر قرین اصلی خودت که خداوند است، پیشی نگیر؛ زیرا اگر این کار را بکنی، حتماً از خداوند جدا می‌شوی.

«بیت هندسی»

نکته: زیاده‌گوییِ ذهن ما که این‌همه حرف می‌زند، درست مثل این است که ما به خداوند می‌گوییم تو حرف نزن تا ما حرف بزنیم. این کار ما را خرواب می‌کند و در واقع امتحان کردن خداوند است. می‌گوییم تو حرف نزن، ما حرف می‌زنیم حرف‌های ما باید درست از آب دربیاید.

چون شکارِ خوک آمد صیدِ عام رنج بی حد، لقمه خوردن زو حرام (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۸)

شکار کردن آدم‌ها به این معنی که فکر آن‌ها را در مرکزت بگذاری و با آن‌ها همانیده شوی، کاریست بسیار سخت همچون شکار خوک که از نظر شرعی حرام بوده، قابل خوردن نیست و نمی‌توانی از آن بهره‌ای ببری. رنج بی‌حد و اندازه‌ایست که زندگی گرفتن و خوشی گرفتن از آن‌ها هم حرام و ناممکن شده‌است. [انسان به عنوان من‌ذهنی نمی‌تواند از من‌های دیگری زندگی بگیرد].

نکته: تکرار ابیات در ابتدا یک جور تقلید است ولی وقتی فضا باز شود تحقیق می‌شود. شما باید صبر و تأنی داشته باشید، مواظب باشید تا شیطان شما را تحریک نکرده و عجله و زمان خودش را به شما تحمیل نکند. اگر نگذارید زمان خودش را تحمیل کند، می‌گویید من حداکثر سعیم را با تکرار ابیات می‌کنم، این یک راه خوبیست. راه‌های دیگری هم ممکن است باشد اما اکنون ما به گنجی به عنوان زبان فارسی دسترسی داریم.

آن‌که ارزد صید را عشق است و بس لیک او کی گنجد اندر دام کس؟ (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۹)

آن چیزی که ارزش صید کردن را دارد، فقط عشق است. در عشق، انسان مرکز را عدم و فضا را باز می‌کند و با خدا به وحدت می‌رسد اما عشق را نمی‌توان با داشتن من‌ذهنی و با قرار دادن چیزها در مرکز شکار کرد و به تله انداخت.

نکته: من‌ذهنی دام پهن می‌کند که فرم‌ها را شکار کند. شما فرم شکار نکنید، برداشت‌های ذهنی از مولانا نکنید. شما مولانا را می‌خوانید تا فضا را باز کنید و به صنع و طرب دست پیدا کنید، نه به سبب‌سازی. شما نخواهید که به یک سبب‌ساز، علت و معلول‌کننده ذهنی بهتر و من‌ذهنی زرنگ‌تری تبدیل شوید که بتوانید خوب استدلال کنید.

تو مگر آیی و صیدِ او شوی
دام بگذاری، به دامِ او روی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰)

اما اگر تو فضاگشایی کنی تا خداوند را صید کنی، یک دفعه می بینی که خودت صید خداوند شده‌ای. پس باید این دام ذهن و سبب‌سازی‌هایش را کنار بگذاری و با فضاگشایی به دام خداوند بروی.

عشق می‌گوید به گوشم پست‌پست
صید بودن خوش‌تر از صیادی است

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱)

پست‌پست: آهسته‌آهسته.

وقتی با فضاگشایی ذهنم را خاموش کردم و گوشم قابلیت شنیدن صدای عشق را پیدا کرد، شنیدم که عشق آرام‌آرام در گوشم نجوا می‌کند که صید بودن در دام زندگی بهتر از صیاد بودن در من‌ذهنی و شکار کردن همانیدگی‌هاست.

خانه‌ای را کیش درِیچه‌ست آن طرف
دارد از سیرانِ آن یوسف شرف

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴)

شرف و بزرگی خانه دل انسانی که با فضاگشایی روزنی به سوی زندگی باز کرده و ذهن را به مرکزش نمی‌آورد، از جاری شدن نورِ یوسف یا حرکتِ خدا نشأت می‌گیرد.

«بیت هندسی»

هین درِیچه سویِ یوسف باز کن
وز شکافش فرجه‌ای آغاز کن

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۵)

فرجه: تماشا، فضاگشایی.

آگاه باش و از فضای تاریک ذهنیت با مداومت در فضاگشایی دریاچه‌ای باز کن به سوی یوسف که رمز خداوند است. سپس با عبور نور زندگی از این شکاف، روی خودت کار کن تا فضای درونت گشوده شود و شادی، آرامش و خرد زندگی را تجربه کنی.

«بیت هندسی»

عشق‌ورزی آن دریاچه کردن است
کز جمال دوست، سینه روشن است
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۶)

مراد از دریاچه کردن، عشق ورزیدن به خداوند و یکی شدن هشیارانه با اوست؛ چراکه دل انسان با باز شدن فضای درون، مرکز عدم و جمال خدا روشن می‌شود.

«بیت هندسی»

عقلِ کُلِّ را گفت: مازاغَ البَصَرِ
عقلِ جزوی می‌کند هر سو نظر
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹)

خداوند درباره عقل کل که تمام کائنات را اداره می‌کند و انسان با فضاگشایی به آن دسترسی پیدا می‌کند، می‌گوید که چشم عقل کل نمی‌لغزد، در حالی که عقل جزوی انسان با رفتن به ذهن و آوردن همانندگی‌ها به مرکز، هر لحظه چشمش می‌لغزد.

(قرآن کریم، سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۷)

«مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَى.»

«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

توضیح آیه:

وقتی فضا را باز می‌کنید، با او یکی می‌شوید، شما خطا نمی‌کنید، چشم چشمِ عدم است، همین‌که یک جسم به مرکزتان می‌آید کور و کر می‌شوید.

عقلِ مازاغ است نورِ خاصگان

عقلِ زاغ استادِ گورِ مردگان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۰)

این عقل مازاغ که خطا نمی‌کند و نمی‌لغزد، هم نور چشم انسان‌های خاصی مثل مولانا است و هم نور چشم هر انسانی است که به درجه‌ای به زندگی زنده شده است؛ بنابراین عقل مرکز عدم را دارد و برحسب دردها و همانندگی‌ها نمی‌بیند. اما عقل زاغ که نماد عقل من‌ذهنی است، به هر سو نگاه می‌کند و استاد این است که به انسان‌ها ضرر بزند، آن‌ها را افسرده کند، زندگی را در آن‌ها بکشد و در گورستان ذهن دفن کند.

نکته ۱: اگر شما می‌خواهید تبدیل شوید و واقعاً دنبال این کار هستید، باید آنصیتوا را رعایت کنید. شما باید قبول کنید در ذهن با سبب‌سازی و پریدن از فکری به فکر دیگر خروب هستید. پس باید مواظب خودتان باشید و جلوی خودتان را بگیرید، این اسمش پرهیز است.

نکته ۲: شما باید بگویید من در خرابکاری روابط در این خانواده سهم دارم، چون من من‌ذهنی دارم و خروب هستم. من ممکن است با طمّ و رمّ همه‌چیز را نبینم، ممکن است نبینم که چگونه خراب می‌کنم. بنابراین باید به مولانا گوش بدهم و عقلم را عوض کنم.

جان که او دنباله زان پَرَد

زاغ او را سوی گورستان بَرَد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۱)

هر انسانی که دنبال زان یعنی عقل من‌ذهنی خودش و من‌های ذهنی دیگر رود و از آن‌ها هدایت بخواهد، زاغ او را به سوی گورستان ذهن و سبب‌سازی خواهد برد و در من‌ذهنی چال خواهد کرد.

زان نیامد یک عبارت در جهان

که نهان است و نهان است و نهان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۹۶۸)

یک نشانی از خداوند نیست. برای این‌که مردم در ذهن هستند و او بسیار نهان است. [به عبارت دیگر ما باید صبر داشته باشیم و فضاگشایی کنیم تا نشانی از او به صورت صنع و طرب ببینیم.]

نکته: من ذهنی با سبب‌سازی ما را دچار شتاب می‌کند. شاید شما مدت‌ها باید صبر کنید، کار کنید، این ترکیب‌ها را بگیرید و بیت‌ها را پشت‌سرهم تکرار کنید، خواهید دید که پس از تکرار، ابیات درک معنویت شما را زیاد و مقداری از هشیاری جسمی شما را به هشیاری حضور تبدیل می‌کنند؛ یعنی من ذهنی شما مدتی دست از خرابکاری برمی‌دارد و شما از سبب‌سازی بیرون می‌پرید.

ای از تو خاکی تن شده، تن فکرت و گفتن شده
وز گفت و فکرت بس صُور، در غیب آبستن شده
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱)

ای انسان تو از جنس آلت و زندگی هستی، مواد شیمیایی توسط هشیاری تو تبدیل به جسم شده‌است، سپس این تن شروع به اندیشیدن و حرف زدن کرده و از گفت و فکر تو در غیب صورت‌های بسیاری آفریده شده‌است. [تو دارای پتانسیل و قوه آفرینش هستی که با همین استعداد خود تن، فکر و گفتن را آفریده و ساخته‌ای.]

نکته ۱: به عنوان مثال شما از فضای آفرینش یک نقشه ساختمان را می‌آورید و روی کاغذ می‌کشید، بعد آن را به دست معمار و کارگران می‌دهید و می‌گویید آن را بسازند. آن‌ها می‌روند آجر، سیمان و چوب می‌آورند و ساختمان را می‌سازند. شما خلق کردید.

نکته ۲: هرچیزی که شما به آن فکر می‌کنید و می‌گویید، می‌تواند به نقش دربیاید. برای همین مولانا می‌گوید که شما باید فکرهای زیبا بکنید و فکر دشمن شما را فلج می‌کند زیرا آفریننده هستید.

زان سوی کاندازی نظر، آن جنس می‌آید صُور
پس از نظر آید صُور، اشکال مرد و زن شده
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱)

ای انسان تو از جنس نظر هستی بنابراین به هر سویی که نظر بیفکنی، آن صورت‌ها و آن جنس را خلق می‌کنی. اصل تمام موجودات عالم یکی و از جنس نظر بوده است؛ بنابراین از نظر است که نقش و صورت پدید می‌آید و به دو شکل متفاوت مرد و زن شده‌است.

نکته: این ابیات نشان‌دهنده این هستند که شما آفریننده هستید. اگر برحسب من ذهنی می‌بینید خرابکاری می‌آفرینید، اگر نه فضا را باز و مرکزتان را عدم می‌کنید سازنده می‌شوید. این آفرینندگی خوش‌یمن و زیباست برای این که خرد زندگی به فکر و عملتان می‌ریزد.

خُنک جانی که بر بامش همی چوبک زَنَد امشب
شود همچون سَحَر خندان، عَطایِ بی‌عدد بیند
(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۸۲)

چوبک زدن: پاسبانی کردن، نگهبانی کردن

خوشا به حال جانی که بر بام خداوند یا بالای ذهن نگهبانی می‌دهد، یعنی دائماً فضا را باز می‌کند و پاسبان و نگهبان هشیاری‌اش است تا من‌ذهنی خودش و من‌های ذهنی دیگر بدانند که او مسئولیت هشیاری خود را به عهده گرفته، در فکرهاش گم نشده و سبب‌سازی نمی‌کند؛ در نتیجه آفتاب زندگی از درونش بالا می‌آید. چنین شخصی مثل سحر خندان می‌شود و با هر بار باز کردن فضا و خندیدن، بخشش‌های بی‌عدد خداوند را می‌بیند.

نکته: پاسبان و نگهبان هشیاری خود بودن مستلزم این است که حواس شما روی خودتان باشد، حواستان به دیگران نباشد. اگر هم در دیگران عیبی می‌بینید، آن را در خودتان جست‌وجو کنید.

نیست وقتِ مشورت، هین راه‌کُن
چون علی تو آه اندر چاه‌کُن
(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۲)

ای انسان هیچ لحظه‌ای در کار عرفان وقت مشورت با من‌ذهنی خودت و من‌های ذهنی دیگر نیست، فقط با فضاگشایی شروع کن به رفتن از آبگیر ذهن به سمت دریای یکتایی و مانند حضرت علی برو آهت را به چاه بگو.

نکته: شما از من‌ذهنی‌تان نخواهید که سر، صنع و طرب شما را اندازه‌گیری کند. من‌ذهنی شما غیر از غم، سبب‌سازی و بازی با الفاظ چیز دیگری بلد نیست. از من‌های ذهنی دیگر هم نپرسید. چه اشتباه بزرگی است که شما روی خودتان کار می‌کنید و می‌روید از مردم عادی که من‌ذهنی دارند می‌پرسید به نظر شما من پیشرفت کرده‌ام؟

مَحْرَمِ آن آه، کمیاب است بس
شب رَوُ و پنهان رَوی کُن چون عَسَس

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۳)

پنهان رَوی کردن: اعتقادِ خود را پنهان کردن.

عَسَس: داروغه، شبگرد، کسی که شبها در محلهها می‌گردد و از منازل و اماکن مراقبت می‌کند.

مَحْرَمِ آن آه آرزومندی که می‌کشی فقط عاشقی مثل خودت است که بسیار کم است. بنابراین مانند داروغه در شب و پوشیده برو؛ یعنی نگذار مردمی که در شبِ ذهن هستند اعتقاد تو را بفهمند.

سوی دریا عزم کُن زین آبگیر

بحر جو و ترکِ این گرداب گیر

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۴)

بحر: دریا

ای انسان، از این آبگیرِ ذهن به سوی دریای زندگی برو و این‌جا نمان. دریای یکتایی را جست‌وجو کن و این گردابِ ذهن، فکرها و هیجانات منفی و تکراری من‌ذهنی را ترک کن.

چون بخواهم کز سِرَت آهی کنم

چون علی سر را فرو چاهی کنم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۰۱۴)

خداوندا، اگر بخواهم از سِرِّ تو که زنده شدن من به توست آه آرزومندی کنم، مانند حضرت علی سرم را در چاه می‌کنم و این راز خود را از مردم پنهان می‌گردانم.

چه عجب که سِرِ ز بَد پنهان کنی؟

این عجب که سِرِ ز خُود پنهان کنی!

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۰۰)

عجب این نیست که راز خود را از من‌های ذهنی بیرونی که در تلاشند تا قرین تو شوند، پنهان کنی، بلکه پنهان کردن رازت از من‌ذهنی خودت عجیب و شگفت‌انگیز است. راز تو فضاگشایی، کار روی خود و دینداری حقیقی‌ست.

نکته: من‌ذهنی اگر کارهای شما را بفهمد، در کار شما خرابکاری می‌کند؛ شما را محکوم و تحقیر می‌کند و از آینده می‌ترساند.

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز

با چنین استاره‌های دیوسوز

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰)

استاره: ستاره.

ای انسان، شب و روز این ستاره‌های دیوسوز یعنی شعرهای مولانا را تکرار کن که این ابیات دیو من‌ذهنی خودت و من‌های ذهنی اطرافت را می‌سوزانند.

«بیت هندسی»

هریکی در دفعِ دیوِ بدگمان هست نفت اندازِ قلعهٔ آسمان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱)

نفت انداز: نفت اندازنده، کسی که آتش می بارد.

اگر ابیات مولانا را تکرار و فضا را باز کنی، آسمان درونت خودش را به تو نشان می دهد. آنگاه از این قلعهٔ آسمان گشوده شده که در آن اقامت داری، گلوله های آتشین برای دفع کردن دیو بدگمان من ذهنی خودت و دیگران انداخته می شود و آنها نمی توانند به تو نزدیک شوند.

«بیت هندسی»

ننگرم کس را وگر هم بنگرم او بهانه باشد و، تو منظرَم

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹)

منظر: جای نگریستن و نظر انداختن.

خداوندا، من این لحظه به آن چیزی که ذهنم نشان می دهد نگاه نمی کنم و آن را به مرکز نمی آورم و اگر هم نگاه کنم، بهانه ای است برای فضاگشایی و یکی شدن مجدد با تو.

«بیت هندسی»

عاشقِ صنَعِ توأم در شکر و صبر عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گبر؟

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰)

شکر و صبر: در این جا کنایه از نعمت و بلا است.

گبر: کافر.

صنَع: آفرینش.

مصنوع: آفریده، مخلوق.

خداوندا، من این لحظه در هر وضعیتی که ذهن نشان می دهد عاشق آفریدگاری تو هستم، چه وضعیتی که خوب باشد و باید شکر کنم، و چه وضعیتی که بد باشد و باید صبر کنم؛ من مانند کافر عاشق چیز ساخته شده نیستم.

«بیت هندسی»

عاشقِ صنَعِ خدا بافرِ بود عاشقِ مصنوعِ او کافرِ بود

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۱)

هر کس که عاشقِ نیروی آفریدگاری خداوندست و با فضاگشایی اجازه می‌دهد خداوند از طریقِ او ساختارهای نیک بیافریند، دارای فرّ و شکوه ایزدی بوده و عقل، خرد و برکت زندگی به فکر و عملش می‌ریزد اما کسی که عاشقِ آفریده‌های خدا باشد کافر است؛ چراکه منقبض و بی‌عقل است و از طریقِ همانیده شدن با آنچه که ذهنش نشان می‌دهد، روی مرکز عدم و زندگی را می‌پوشاند.

«بیت هندسی»

در غزلم جبر و قَدَر هست، از این دو بگذر زآن‌که از این بحث به‌جز شور و شری می‌نشود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۴۵)

[مولانا می‌گوید:] در این غزل ظاهراً جبر و قَدَر هست تا من‌ذهنی با سبب‌سازی بهانه کند دیگر دست من نیست، دست خداوند است و من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم! ولی تو ای انسان از این دو بگذر، زیرا قدرت انتخاب داری که فضاگشایی کنی و اگر بخواهی در مورد جبر و قدر صحبت کنی، از این بحث فقط فتنه برپا می‌شود و سردرگم می‌شوی.

گر گریزی بر امیدِ راحتی زآن طرف هم پیشت آید آفتی

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۰)

ای انسان، اگر با سبب‌سازی ذهنی چیزهای مختلف را در مرکزت گذاشته و به امید راحتی به سوهای مختلف بروی مثلاً محل زندگی‌ات را عوض کنی، با شخص خاصی دوست شوی، همسرت را عوض کنی یا از این نظام به آن نظام فرار کنی هیچ فایده‌ای ندارد و از آن طرف هم آفتی پیش خواهد آمد. [به عبارت دیگر در این جهان به عنوان من‌ذهنی هیچ‌جا نمی‌توانیم فرار کنیم و هرجا برویم آن‌جا هم مشکلی پیش خواهد آمد.]

«بیت هندسی»

هیچ کُنْجی بی دَد و بی دام نیست
جز به خلوت‌گاهِ حق، آرام نیست
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱)

دَد: حیوانِ درنده و وحشی.

هیچ گوشه‌ای در دنیا خالی از من‌های ذهنی درنده‌خو که می‌خواهند شما را اذیت کنند نیست، همیشه وضعیت‌ها و انسان‌هایی پیدا می‌شوند که آرامستان را برهم بزنند اما شما تنها در فضای گشوده‌شده که خلوت‌گاه خداست می‌توانید آرامش پیدا کنید. [برای انسانی که من‌ذهنی دارد و سبب‌ساز و زندگی‌خواهنده از سوها، چیزها و غرض‌هاست، هیچ کجای جهان بدون دَد و دام نیست و چنین انسانی به هر سو برود ناامید می‌شود تا بالاخره فضا را باز کند و به خلوت‌گاه حق برود.]

«بیت هندسی»

کُنْجِ زندانِ جهانِ ناگزیر
نیست بی پامُزد و بی دَقُّ الحَصیر
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۲)

پامُزد: حق‌القدم، اجرتِ قاصد.

دَقُّ الحَصیر: پاگشا، نوعی مهمانی برای خانه نو.

در گوشهٔ زندان جهان، ما ناگزیر و مجبوریم که در این تن زندگی کنیم. هر کسی این‌جا خانه داشته باشد و بگوید من صاحبخانه هستم، باید به مردم مهمانی بدهد و آن‌ها را به مرکزش دعوت کند؛ بنابراین آن‌ها زندگی انسان را از او به صورت دَقُّ الحَصیر خواهند گرفت؛ یعنی اگر انسان چیزی را به مرکزش راه دهد، باید مالیات و جریمه بپردازد و این کار بدون حق‌القدم درد نخواهد بود. نه‌تنها آن چیز به او زندگی نخواهد داد بلکه کُل زندگی‌اش را نیز از بین خواهد بُرد.

واللّٰه ار سوراخِ موشی در روی
مُبتلایِ گربه‌چنگالی شوی
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۳)

به خدا قسم اگر به سوراخِ موشی هم فرار کنی و پنهان شوی تا من‌های ذهنی تو را اذیت نکنند، باز اسیر چنگال گربه‌ای می‌شوی که تو را اذیت خواهد کرد.

نکته: اگر من ذهنی داشته باشیم هر جا که می‌رویم مسئله ایجاد می‌شود. در جمع هم همین‌طور است، ما هر کاری می‌کنیم مسئله هست و روز به روز هم این مسائل بیشتر می‌شود چون تکنولوژی و ارتباطات، حمل و نقل را سریع‌تر کرده‌است. در واقع اگر من ذهنی داشته باشیم، من ذهنی تقویت می‌شود و خرابکاری‌اش نیز تقویت می‌شود. مثلاً خرابکاری ما در حال حاضر خیلی بیشتر و سریع‌تر از هزار سال پیش است.

**هر که دور از دعوتِ رحمان بُود
او گداچشم است، اگر سلطان بُود**
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۸۸)

خداوند انسان‌ها را به فضای گشوده‌شده دعوت کرده‌است و هر کس این دعوت رحمان را نپذیرد و بخواهد آنچه را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزش بیاورد، او گداچشم و حریص است و خست من ذهنی را دارد.

**من سبب را ننگرم، کآن حادث است
زان‌که حادث حادثی را باعث است**
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۰)

حادث: تازه پدید آمده، جدید، نو.

من نباید به سبب نگاه کنم، زیرا سبب چیزی است که ذهن نشان می‌دهد، حادث است و جنس اصلی من نیست. من می‌خواهم خودم را به صورت آلت شناسایی کنم. اگر به حادث نگاه کنم باعث می‌شود به سبب‌سازی بيفتم؛ چون هر حادثی در ذهن باعث به وجود آمدن حادث دیگری می‌شود.

**لطف سابق را نظاره می‌کنم
هر چه آن حادث، دوپاره می‌کنم**
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۴۱)

من این لحظه فضا را باز کرده و لطف سابق، لطف خدا و آن چیزی که قدم بوده را نظاره می‌کنم و هر آنچه را که ذهن نشان می‌دهد و می‌خواهد مرا به سبب‌سازی ببرد و از صنع بازدارد دوپاره می‌کنم؛ یعنی هر چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به عنوان ناظر می‌بینم، از اثر می‌اندازم و دست به آفریدگاری می‌زنم.

إِثْتِيَا كَرِهًا مَهَارٍ عَاقِلَانَ إِثْتِيَا طَوْعًا بَهَارٍ بِي دِلَانَ

«از روی کراهت و بی میلی بیایید، افسار عاقلان است، اما از روی رضا و خرسندی بیایید، بهار عاشقان است.»

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲)

عاقلان کسانی هستند که با کراهت، مقاومت، بی‌مرادی، فضا‌بندی، زور، تنبیه و ریب‌المنون به سوی زندگی می‌روند اما عاشقان آن‌هایی هستند که فضا را باز می‌کنند، با میل و رغبت خود به سوی یکی شدن با خداوند می‌روند و اختیارشان را در اختیار زندگی می‌گذارند.

«بیت هندسی»

نکته ۱: همه حوادث بد به خاطر عقل جزوی، طرز تفکر و سبب‌سازی ذهن سر ما آمده‌است. به طور جمعی هم همین طور است. کار خدا و جبر و قدر نبوده و خداوند نمی‌خواسته ما را دچار درد کند. اگر در حال حاضر نیز ما بیش از این درد ایجاد کنیم، باز هم تقصیر ما خواهد بود که برحسب باورهای پوسیده و سبب‌های کهنه می‌بینیم.

نکته ۲: ما باید با زبان خوش یعنی با فضا‌گشایی متوجه شویم که سبب‌سازی، منجر به خراب شدن زندگی ما شده و ما خراب شده‌ایم. بنابراین از این پس فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنیم، از زندگی و خدا معذرت می‌خواهیم، بعد از این متواضع می‌شویم و خودمان را مسئول می‌دانیم، نگهبان هشیاری خودمان می‌شویم و حواسمان به خودمان است؛ هرچند قبلاً حواسمان به دیگران بود اما اکنون به اندازه کافی تنبیه شده و درد کشیده‌ایم، چراکه مرتب چیزها را به مرکزمان آورده‌ایم.

(قرآن کریم، سوره فصلت (۴۱)، آیه ۱۱)

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.»

«سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمان‌بردار آمدیم.»

توضیح آیه:

ما چاره‌ای نداریم جز این‌که آسمان درونمان را که در دود من‌ذهنی منقبض و منجمد شده‌است، با فضا‌گشایی باز کنیم.

جان همه روز از لگدکوبِ خیال

وز زیان و سود، وز خوفِ زوال

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۱)

لگدکوب: لگدکوبی، مجازاً رنج و آفت.

جانِ انسان بعد از همانندگی با چیزها لحظه به لحظه از هر خیال ذهنی که به مرکزش می‌آید و مربوط به همانندگی‌هاست لگد می‌خورد و از زیان کردن، سود نبردن، خوب و بد کردن چیزها و از دست دادن چیزهای آفل در اثر بی‌مرادی‌ها می‌ترسد. [در حالی که با فضاگشایی، جان اصلی انسان که همان جان خداگونه اوست گشوده و زنده می‌شود.]

نکته: آیا شما مجبور هستید خیال اتفاقات و چیزهای گذشته، یا چیزهایی که اتفاق نیفتاده‌اند را به جای فضاگشایی و صنع و طرب این لحظه به مرکزتان بیاورید؟ نه، من ذهنی شما این کار را می‌کند.

نی صفا می‌ماندش، نی لطف و فر

نی به سوی آسمان، راه سفر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۱۲)

بنابراین انسانی که همانیده است، نه خلوص، نابی، لطف، صفا، شکوه و برکت زندگی برایش می‌ماند و نه راه سفر به سوی آسمان یکتایی برایش گشوده می‌شود. [نابی و خلوص موقعی ایجاد می‌شود که آسمان درون باز و مرکز انسان عدم شود.]

که درونِ سینه شرح داده‌ایم

شرح اندر سینه‌ات بنهاده‌ایم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷)

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان ما بی‌نهایت خود را در سینه تو قرار داده‌ایم و توانایی فضاگشایی را نیز در درون تو نهاده‌ایم. اگر آن چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد جدی نگیری، این فضا در درون تو خودش باز می‌شود.

«بیت هندسی»

درنگر در شرح دل در اندرون

تا نیاید طعنه لا تبصرون

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۲)

پس بیا حقیقتاً در درونت فضا را باز کن و در هر وضعیتی که هستی به فضاگشایی در درونت تمرکز کن تا از طرف خداوند مورد طعنه «من را نمی‌بینید؟» قرار نگیری.

نکته: همیشه هر اتفاقی که می‌افتد، ما می‌توانیم به خودمان تلقین کنیم، «درنگر در شرح دل، درنگر در شرح دل». خداوند می‌گوید راه حل من هستم، به صنع من دست بزن، به طرب من دست بزن، چرا به سبب‌سازی رفته‌ای؟ سبب‌سازی و ماندن ما در حالت جبری و لاعلاجی طعنه خداوند است که آن را با دردها تجربه می‌کنیم.

(قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۲۱)

«و فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ.»

«و نیز در وجودِ خودتان. آیا نمی‌بینید؟»

(قرآن کریم، سوره واقعه (۵۶)، آیه ۸۵)

«وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ.»

«ما از شما به او نزدیک‌تریم، ولی شما نمی‌بینید.»

گفت: من مُضْطَرَّمٌ و مجروح حال هست مُردار این زمان بر من حلال

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۸)

مُضْطَرَّمٌ: در حال اضطرار، ناچار، درمانده.

مرغ به صیاد گفت: من بیچاره و پریشان‌حالم. در این زمان حتی خوردن مُردار نیز بر من حلال است. [ما هم به عنوان انسان به این جهان که می‌خواهد چیزها را به مرکزمان بیاورد می‌گوییم من ناچار هستم و چیزی را که ذهن نشان می‌دهد و مُردار است، بر خود حلال می‌دانیم که به مرکزمان بیاوریم.]

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۱۷۳)

«إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَحُمَّ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلًا بِهِ لِيُغَيِّرَ اللَّهُ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ»
إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.»

«جز این نیست که مردار را و خون را و گوشت خوک را و آنچه را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن بخوانند، بر شما حرام کرد. اما کسی که ناچار شود هرگاه که بی میلی جوید و از حد نگذراند، گناهی مرتکب نشده‌است، که خدا آمرزنده و بخشاینده است.»

هین به دستوری ازین گندم خورم

ای امین و پارسا و محترم

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲۹)

به دستوری: به اذن و اجازه.

مرغ به صیاد می‌گوید ای امین و پارسا و محترم، اگر اجازه می‌دهی من از این گندم بخورم. [مرغ در این‌جا رمز ما انسان‌هاست و منظور از صیاد جهان بیرون است که می‌خواهد چیزها را به مرکز ما بیاورد و ما را همانیده کند. چنین صیادی که می‌خواهد ما را شکار کند، حقیقتاً امین، پارسا و محترم نیست.]

گفت: مُفْتیِ ضرورت هم تویی
بی ضرورت گر خوری، مُجرم شوی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰)

مُفتی: فتوا دهنده.

ای انسان، فتوا دهنده حکم ضرورت برای خوردن آنچه ذهنت نشان می‌دهد، تو هستی و خودت بهتر می‌دانی که نیاز تو در به دست آوردن چیزها حقیقی است و برای تو ضرورت دارد یا نه. اگر بدون ضرورت و اضطرار از آن چیز بخوری، همانیده شوی و بخواهی آن را به خودت اضافه کنی، مجرم و گناهکار می‌شوی.

«بیت هندسی»

ور ضرورت هست، هم پرهیز به
ور خوری، باری ضَمانِ آن بده

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱)

حتی اگر فکر می‌کنی نیاز تو ضروری است، باز هم بهتر است صبر و پرهیز کنی؛ چراکه ممکن است ذهنت تو را فریب دهد و این نیاز هم مجازی باشد. اگر با عجله و بدون صبر زندگی اجازه دهی ذهنت آنچه را که نشان می‌دهد به مرکزت بیاورد و به دام آن افتادی، باید عواقب آن را بپذیری و تاوانش را بدهی.

«بیت هندسی»

مرغ بس در خود فرورفت آن زمان
توسَنش سر بستد از جذبِ عنان

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۲)

توسَن: اسب سرکش.

مرغ از اندیشه این‌که گندم را بخورد یا نه در خود فرو رفت. در نتیجه اسب سرکشش عنان از کف داد. [اگر ما نیز به جای فضاگشایی، با ذهن و سبب‌سازی در خود فرو برویم، در این صورت عنان و اختیار از کف ما می‌رود، نمی‌توانیم از عهده من‌ذهنی و حرصش بر بیاییم، در آن لحظه عقل من‌ذهنی ایجاب می‌کند که همانیده شویم و ما قادر به پرهیز نیستیم.]

چون بخورد آن گندم، اندر فح بماند

چند او یاسین و الانعام خواند

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۳)

فح: دام.

مرغ وقتی گندم را خورد در دام افتاد و در آن لحظه شروع به خواندن سوره‌های یاسین و انعام کرد.
نکته ۱: بعد از خوردن گندم همانندگی و به دام ذهن افتادن، خواندن سوره‌های یاسین و انعام با ذهن فایده‌ای ندارد.

نکته ۲: درست است که ما خرّوب بودیم و درد زیادی ایجاد کردیم اما مفتی ضرورت ایجاب می‌کند که این لحظه فضا را باز کنیم و ضرورت را بسنجیم.

نکته ۳: ما لزومی ندارد با نیازهای ضروری‌مان همانند شویم اما اگر با فضاگشایی تشخیص دادیم که نیاز ما یک نیاز روان‌شناختی‌ست و من‌ذهنی می‌خواهد از آن استفاده کند. ما باید فتوادهنده ضرورت باشیم و بگوییم این برای من ضرورت ندارد.

آن یکی آمد زمین را می‌شکافت

ابلهی فریاد کرد و برنتافت

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۱)

شخصی آمد و مشغول کندن زمین شد. انسان احمقی همین‌که دید او دارد زمین را زیر و رو می‌کند، نتوانست تحمل کند و فریاد زد. [شخصی که زمین را شخم می‌زند مولانا است که با ابیاتش ذهن ما را شخم می‌زند. ما با خواندن و تکرار ابیات او می‌توانیم همانندگی‌ها و کشت‌های ثانویه را که علف‌های هرز هستند شناسایی کنیم، از ریشه در بیاوریم و سنگ و کلوخ‌ها را جمع کنیم تا زمین ذهن ما صاف و نرم و آماده کاشت تخم جدید شود اما من‌ذهنی ابله ما تاب و تحمل ندارد و می‌خواهد ناموس، پندار کمال و باورهای همانندش را حفظ کند.]

[ادامه در بیت بعد]

کاین زمین را از چه ویران می‌کنی

می‌شکافی و پریشان می‌کنی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۲)

برای چه داری زمین به این زیبایی را می‌شکافی و آن را ویران و پریشان می‌کنی؟ مگر این زمین چه مشکلی دارد؟ این‌ها کشت‌های ثانویه و همانیدگی‌های من هستند بسیار برای آن‌ها زحمت کشیده‌ام، دلیل این کارت چیست؟

گفت: ای ابله برو، بر من مَران

تو عمارت از خرابی بازدان

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۳۴۳)

بر من مَران: با من مخالفت مکن، عکس «با من بران» که به معنی «با من همراهی و موافقت کن» است.

آن شخص گفت: ای نادان، برو دنبال کارت و از من ایراد نگیر. تو باید فرق بین آبادانی و خرابی را تشخیص دهی. [مولانا هم می‌گوید ای من ذهنی ابله، برو و از من ایراد نگیر. من در حال عمارت کردن و آبادانی هستم و تو باید فرق آبادانی و خرابی و فرق بین فضاگشایی و صنع را با رفتن در توهمات و خروب شدن بدانی.]

کار آن دارد که پیش از تن بدهست

بگذر از این‌ها که نو حادث شدهست

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۱)

حادث: تازه پدید آمده، جدید، نو.

کار را آن جنس الست ما انجام می‌دهد که پیش از تن، فکر و همانیدگی‌ها از اول در انسان بوده و در واقع جوهر خداوندی ماست. تو نیز اگر می‌خواهی کار درستی انجام دهی، فضا را باز کن از حادث‌ها و چیزهای تازه‌ساخته‌شده مثل تن، فکر و هر چیزی که ذهنت نشان می‌دهد، بگذر و تمام توجه خود را به خاصیت اصلی و خدایت درونت بده که با فضاگشایی خودش را به تو نشان می‌دهد.

کار عارف راست، کاو نه آخول است

چشم او بر کشت‌های اول است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۲)

آخول: لوچ، دوبین.

کار مؤثر و درست را انسان عارف، انسانی که فضا را باز کرده، به زندگی زنده شده و هیچ همانیدگی‌ای در مرکزش نیست انجام می‌دهد؛ چراکه او برحسب دوبینی من‌ذهنی عمل نمی‌کند، زندگی را در دیگر

انسان‌ها می‌بینند و به ارتعاش درمی‌آورد. چشم او فقط به کشت اول، یعنی به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است که به صورت آلت در ما کاشته شده‌است.

نکته: تا زمانی که توجه شما به کشت‌های دوم در خودتان است و به کشت اول توجه نمی‌کنید نمی‌توانید پیشرفت کنید. در واقع من‌ذهنی شما حواسش به کشت‌های ثانویه است، فضاگشایی شما به صورت عارف در درون، حواسش به صنع و طرب و تبدیل شدن به زندگی و عشق است.

قبض دیدی چاره آن قبض کن

زان‌که سرها جمله می‌روید ز بُن

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲)

بُن: ریشه.

اگر دیدی رحمت و شادی ایزدی را تبدیل به غم می‌کنی و منقبض، افسرده و منجمد شده‌ای و دلت گرفته است، فضا را باز کن و منبسط شو، چاره قبضت را بکن که این به دست توست؛ چراکه اگر منقبض باشی تمام بدی‌ها و زشتی‌ها از همین ریشه بد می‌رویند و بالا می‌آیند و زندگی‌ات را خراب می‌کنند.

«بیت هندسی»

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳)

اصحاب: یاران.

اما اگر فضاگشایی کردی، از شر قبض خلاص شده و منبسط شدی، این بسط را ادامه بده و نیروی زندگی را صرف انبساط کن؛ چراکه این بسط به تو میوه‌های خوب آرامش، شادی، عقل و آفریدگاری را می‌دهد که از ریشه خداوند است. بنابراین تو هم آن را پخش کن و با یاران معنویات شریک شو.

«بیت هندسی»

لیک حاضر باش در خود، ای فتی

تا به خانه او بیاید مر تو را

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳)

فتی: جوان مرد، جوان.

اما تو ای انسان، هر لحظه با فضاگشایی در خودت حاضر باش، یعنی به آنچه ذهن نشان می‌دهد اهمیت نده، مشغول سبب‌سازی نباش، به صورت حضور ناظر از ذهنت بیرون بیا و پا به فضای گشوده‌شده درونت بگذار تا وقتی زندگی می‌خواهد پیغام اتفاق این لحظه را به تو برساند، به صورت فضای گشوده‌شده در مرکزت بیاید و هشیاری از هشیاری آگاه گردد.

نکته: چون خداوند رحمت اندر رحمت است هر لحظه به شما یک پیغامی می‌دهد. در واقع هر اتفاقی در زندگی مان می‌افتد، اگر در خانه حاضر باشیم به ما کمک می‌کند و تمام اتفاقات به نفع ماست اما ما با سبب‌سازی ناله می‌کنیم چون مطابق سبب‌سازی ما نیست و تمام اتفاقات مطابق با «قضا و کُن فکان» خداوندست.

ورنه خِلَعَت را بَرَد او بازپس

که نیابیدم به خانه هیچ‌کس

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴)

خِلَعَت: لباس یا پارچه‌ای که خانواده داماد به عروس یا خانواده او هدیه می‌دهند، مجازاً هدیه.

وگرنه خداوند لباس حضور را برمی‌دارد می‌برد و می‌گوید که در خانه مرکز انسان هیچ‌کس را به عنوان جنس اصلی خود نیافتیم، تا به او پاداش بدهم و پیغامم را به او برسانم که در این لحظه باید چکار کند؛ زیرا هر لحظه به عنوان من‌ذهنی بلند شده و هشیاری او جذب همانیدگی‌هاست.

هست مهمان‌خانه این تن، ای جوان

هر صَبَاحی ضَیْفِ نو آید دوان

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴)

ضَیْف: مهمان.

ای انسان، این بدن و ذهن تو مانند مهمان‌خانه‌ای است که هر لحظه مهمانی جدید با بوی خوش و دم زنده‌کننده از طرف زندگی در قالب یک فکر و یا یک اتفاق، شتابان به آن‌جا می‌آید تا پیغامی را به تو برساند.

«بیت هندسی»

هین مگو کاین ماند اندر گردنم

که هم‌اکنون باز پَرَد در عدم

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵)

پیغام زندگی می‌تواند ناکامی و بی‌مرادی باشد، پس مبادا در برابر وضعیت این لحظه واکنش نشان دهی، خشمگین شوی، مقاومت کنی و چون اتفاق با فکر، طرح و زرنگی تو جور نیست، بگویی این اتفاق در گردنم ماند و حالم را بد کرد؛ زیرا در این صورت بدون آن‌که پیغامش را برساند برمی‌گردد و به فضای عدم می‌پرد.

«بیت هندسی»

هرچه آید از جهان غیب‌وَش

در دلت ضَیْف است، او را دار خَوش

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶)

هر فکر یا اتفاقی که در این لحظه از جهان غیب توسط قضا و کُن‌فَکان به مرکزت می‌آید، فارغ از این‌که ذهن چطور آن را نشان می‌دهد، مهمانی از طرف زندگی است. بنابراین با فضاگشایی خوش‌آمد بگو و با احترام از او پذیرایی کن تا پیغامش را که درواقع کمک به شناسایی یک همانندگی است بگیری.

«بیت هندسی»

جرم خود را بر کسی دیگر مینه هوش و گوش خود بدین پاداش ده

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶)

ای انسان، جرم همانیده شدن با چیزها و محروم شدن از لطف و رحمت و خلاقیت زندگی را گردن دیگران و یا خداوند نینداز. تمام هوش و گوش خود را به این پاداش بده که این وضعیت فعلی، نتیجه کار توست که تو را به این روز انداخته، چراکه تاوان تو برای گذاشتن چیزها در مرکزت و دیدن برحسب همانیدگی‌هاست، نه این‌که خداوند و دیگران با تو دشمنی دارند.

جرم بر خود نه که تو خود کاشتی با جزا و عدل حق کن آستی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷)

ای انسان، گناه و جرمی را که در اثر همانیده شدن مرتکب شده‌ای از جانب خود بدان و زیر بار مسئولیت آن برو، چراکه بذری معصیت را خودت کاشته‌ای. پس با جزا و عدل خداوند که همواره نتیجه کارها را به انسان برمی‌گرداند، آستی کن، یعنی از نتیجه فکر و عملت راضی باش.

رنج را باشد سبب بد کردنی بد ز فعل خود شناس، از بخت نی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸)

ای انسان، بدان که هر درد و رنجی نتیجه یک عملکرد بد است؛ بنابراین این بلایی که بر سرت آمده و درد و رنجی که می‌کشی، نتیجه فکر و عمل بد تو به وسیله من‌ذهنی‌ست، نه از بخت و اقبال بد، بلکه بخت و اقبال تو همین فضای گشوده شده است. [یعنی این‌گونه نیست که خداوند به تو ظلم کرده و بین تو و دیگر بندگانش تفاوت قائل شده باشد. اگر فضا را می‌گشودی و با خرد زندگی عمل می‌کردی، دچار درد و رنج نمی‌شدی.]

آن زمان کت امتحان مطلوب شد

مسجد دین تو پُر خَرُوب شد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷)

خَرُوب: گیاه خَرُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

هرگاه با سبب‌سازی‌های ذهنی در صدد امتحان کردن خدا یا انسان‌های زنده به حضور برآمدی، یعنی انتظار داشتی که سبب‌سازی تو با قضا و کن‌فکان جور دربیاید و این کار مطلوب و خوش‌آیند تو شد، بدان که مسجد دین تو یا دلت که باید از جنس فضای گشوده‌شده باشد، اکنون پر از گیاه من‌ذهنی شده‌است که بسیار مخرب می‌باشد.

نکته ۱: جبر خداوند این است که هرچه زودتر از من‌ذهنی خارج شویم. جبر من‌ذهنی سبب‌سازی، ایجاد تخریب و گردن دیگران انداختن و زیر بار مسئولیت نرفتن است. شاید ما نمی‌بینیم که زیر بار مسئولیت نمی‌رویم، ما مسئولیت کیفیت هشیاری‌مان را در این لحظه به دست نمی‌گیریم.

نکته ۲: اگر شما زندگی‌تان را خراب کرده‌اید، خواهید دید که من‌ذهنی‌تان را به حال خود رها کرده، برحسب همانیدگی‌ها و دردها دیده‌اید و ابزارهای من‌ذهنی را به کار برده‌اید، اما شما همه را گردن خدا یا دیگران انداخته‌اید.

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳)

ای جوان، گناه خودت را که از طریق سبب‌سازی و دیدن برحسب همانیدگی و غرض‌ها مرتکب شدی و به عنوان خَرُوب عمل کرده‌ای، گردن خداوند نینداز و نگو قضا و کن‌فکان خداوند این کار را کرده، چگونه جرم خود را گردن خدا و دیگران می‌اندازی؟

نکته: اولین خاصیت فضاگشایی حس مسئولیت و دیدن اشتباه خود است. آدم به این علت آدم شد که گفت ما با جسم کردن مرکزمان به خودمان ظلم و ستم کردیم. ما نمی‌دانستیم مرکز ما باید تو باشی و ما از جنس تو هستیم. اما ابلیس گفت من سالم بودم، تو مرا به این روز انداختی؛ بنابراین زیر بار گناه خود نرفتن شیطانی است.

مُتَّهَمٌ كُنْ نَفْسٍ خُودٍ رَا اِی فِتٰی
مُتَّهَمٌ كَمْ كُنْ جَزَاِیْ عَدْلِ رَا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰)

ای انسان، من ذهنی خودت را متهم کن و جزا و عدل خداوند را متهم نکن؛ چراکه اگر با من ذهنی عمل کنی، جفالقلم یک جور می‌نویسد و اتفاقات را به تناسب آن پیش روی تو می‌گذارد، اگر فضا را باز کنی و خداوند را به مرکزت بیاوری، جوری دیگر می‌نویسد.

تُوبَةُ كُنْ، مَرْدَانَهُ سِرِّ آوَرِ بِه رِه
كِه فَمَنْ یَعْمَلُ بِمِثْقَالِ یَرَهُ

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱)

اکنون شجاعانه و انسان‌وار توبه کن و به راه مستقیم فضاگشایی، آوردن عدم در مرکز و راندن همانندگی‌ها از مرکزت، سر بیاور زیرا هرکس حتی به اندازه ذره‌ای عملی انجام دهد نتیجه‌اش را می‌بیند و خداوند همه‌چیز را مورد سنجش قرار می‌دهد.

(قرآن کریم، سوره زلزال (۹۹)، آیه ۷-۸)

«فَمَنْ یَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا یَرَهُ.»

«پس هر کس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد [نتیجه] آن را می‌بیند.»

«وَ مَنْ یَعْمَلُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ.»

«و هر کس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد [نتیجه] آن را می‌بیند.»

توضیح آیه:

اگر کسی ذره‌ای فضاگشایی کرده و با خرد زندگی عمل کند، نتیجه‌اش را می‌بیند و همچنین هر کس به وزن ذره‌ای با من ذهنی عمل کند نتیجه‌اش را می‌بیند.

هوی هوی باد و شیرافشانِ ابر
در غمِ ماآند، یک ساعت تو صبر
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۵)

سروصدای باد و بارشِ ابر در غم ما هستند. یعنی نیروی بالندگی، باد زندگی و خاصیت شیرافشانی ابرِ رحمت زندگی دائماً در فکر ما هستند تا دردهایمان را چاره کنند؛ بنابراین تو فقط فضاگشایی کن، یک لحظه صبر کن و با من ذهنی این قدر عجله نکن.
«بیت هندسی»

فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ نَشْنِيدَهُ؟
اندرین پستی چه برچسبیده‌ای؟

«مگر نشنیده‌ای که حق تعالی می‌فرماید: روزی شما در آسمان است؟ پس چرا به این دنیای پست چسبیده‌ای؟»
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۶)

چسبیده‌ای: چسبیده‌ای.

آیا این آیه را نشنیده‌ای که می‌گوید روزی شما در آسمان فضای باز شده است؟ پس چرا فضاگشایی را رها کرده و به این پستی یعنی من ذهنی، دیدن برحسب همانیدگی‌ها، پایین آوردن خود و چیزهای حادث چسبیده‌ای و راه سبب‌سازی را در پیش گرفته‌ای؟

(قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۲۲)

«و فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ.»

«و رزقِ شما و هرچه به شما وعده شده در آسمان است.»

ترس و نومیدیت دان آوازِ غول
می‌کشد گوشِ تو تا قعرِ سُفول
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۷)

سُفول: پستی.

بدان که وقتی می‌ترسی و ناامید می‌شوی، این ترس و ناامیدی آواز غول درون و من ذهنی توست که می‌گوید تو بیچاره شدی، کاری نمی‌توانی بکنی، چون در چنگ من هستی و این‌گونه گوش تو را تا قعر و

پایین‌ترین نقطه هشیاری می‌کشد. [به طوری که افسرده و منقبض می‌شوی و حتی با ذهنیت هم نمی‌توانی چیزها را درست بشنوی و ببینی؛ پس در این لحظه جز این‌که فضاگشایی کنی و به خداوند امید داشته باشی راهی نداری، پس نه بترس و نه ناامید شو.]

«بیت هندسی»

نکته ۱: ما در فضای جبر، هم می‌ترسیم هم ناامید می‌شویم، چون از سوها با سبب‌سازی زندگی می‌خواهیم. مسئله ایجاد کردیم، به جای کمک گرفتن از صنع در این لحظه که خداوند در کار جدیدی‌ست، با سبب‌سازی مسائل را به وجود آورده و اکنون می‌خواهیم آن‌ها را حل کنیم، پس ناامید شده‌ایم چون از چیزهای آفل حس امنیت می‌خواهیم بگیریم.

نکته ۲: من ذهنی ما بدترین حرف‌ها را به ما می‌زند که تو پست هستی، کوچک هستی، حقیر هستی، ما هم قبول می‌کنیم! من ذهنی ما را پایین می‌کشد و کوچک می‌کند.

هر ندایی که تو را بالا کشید

آن ندا می‌دان که از بالا رسید

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۸)

هر ندایی که هشیاری تو را بالا بکشد و به تو بگوید از جنس خدا هستی و می‌توانی به صنع دست بزنی، بدان که این ندا از فضای گشوده‌شده، از طرف خداوند و خرد کل رسیده‌است.

«بیت هندسی»

هر ندایی که تو را حرص آورد

بانگِ گرگی دان که او مردم درَد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۵۹)

هر ندایی که سبب حرص در تو شده و من‌ذهنی‌ات را فعال می‌کند تا از همانیدگی‌ها زندگی بگیری و آن را زیاد کنی، این بانگ، بانگ من‌ذهنی‌توست. آن را مانند گرگی بدان که هشیاری مردم را می‌درد و به ذهن می‌کشانند.

روی زرد و پای سُست و دل سُبک کو غذایِ وَالسَّمَا ذَاتِ الْحُبُکِ؟

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۵)

به علت خوردن آب و گِلِ همانیدگی‌ها، انسان مریض شده و چون پای زندگی نیست، پاهایش سست و دلش سبک است، برای این‌که از همانیدگی‌ها و چیزهای توخالی تشکیل شده و مرکزش عدم نیست. باد حوادث می‌آید و مرتب حال او را بد و خوب می‌کند. حالا کجاست کسی که فضا را باز کند و راه‌های عالی آسمان گشوده‌شده را به زندگی‌اش بیاورد؟

نکته: ما باید به جای سبب‌سازی ذهن و ایجاد درد و خرّوب شدن، فضا را باز کرده و به صنع و طرب دست پیدا کنیم. برای ما عیب است که علت یا سبب‌های پوسیده باورهای قدیمی را مایه قرار دهیم، دست به علت و معلول کردن در ذهن بزنیم، مسئله ایجاد کنیم و فکر کنیم داریم مسئله حل می‌کنیم، هم به‌طور فردی و هم جمعی.

(قرآن کریم، سوره ذاریات (۵۱)، آیه ۷)

«وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُکِ.»

«سوگند به آسمان که دارای راه‌هاست.»

توضیح آیه:

آسمان دارای راه است پس فضا را باز می‌کنیم و هم غذا و هم راه‌حل از آن‌ور می‌آید.

آن غذایِ خاصگانِ دولت است خوردنِ آن بی گلو و آلت است

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۶)

این غذای من‌های ذهنی نیست، بلکه غذای آدم‌های خاص نیک‌بخت است که پیغام زندگی را لحظه‌به‌لحظه می‌شنوند و به سوی خداوند برمی‌گردند. خوردن این غذا با دست و پا و گلو و آلت من‌ذهنی یعنی با ابزارها و سبب‌سازی‌های ذهنی نیست.

شد غذایِ آفتابِ از نورِ عرش
مر حسود و دیو را از دودِ فرش
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۸۷)

غذای انسانی مثل مولانا که با فضاگشایی به زندگی زنده شده و آفتاب زندگی از مرکزش طلوع کرده، از نور عرش است یعنی از فضای گشوده شده غذا می‌گیرد اما غذای دیو و حسود که نماد هر من‌ذهنی‌ست از دودِ همانیدگی‌ها و دردهاست.

عدل چه بود؟ آبِ ده اشجار را
ظلم چه بود؟ آبِ دادن خار را
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۸۹)

عدل چیست؟ عدل این است که انسان به درختان میوه آب بدهد؛ یعنی آب و نیروی زندگی را صرفِ صنّع و زنده شدن به حضور کند. ظلم چیست؟ ظلم این است که انسان به خار آب بدهد یعنی نیروی زندگی را صرفِ ایجادِ من‌ذهنی، درد، تخریب و خرابکاری کند.

عدل وضع نعمتی در مَوْضِعِش
نه به هر بیخی که باشد آب‌کش
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۹۰)

آب‌کش: آب‌کشنده، جذب‌کننده آب.

عدل یعنی نعمتی را در جای مناسب خود قرار دهی. به تعبیر دیگر عدل این است که انسان از خار من‌ذهنی بیرون بیاید، فضا را باز کند و دست به صنّع و طرب بزند نه این‌که به هر ریشه همانیدگی آب دهد، برحسب ذهن سبب‌سازی کرده و خرابکاری و درد ایجاد کند.

نکته: آیا این عدل است که وقتی خداوند در این لحظه به شما نعمت، راه‌حل، صنّع، برکت و طرب می‌دهد، شما آن‌ها را به درد، غصه، نگرانی، اضطراب، احساس گناه و حسادت تبدیل می‌کنید؟ خیر، این ظلم است. در حقیقت داشتن من‌ذهنی و رفتن به سبب‌سازی ظلم است.

ظلم چه بود؟ وضع در نامَوْضَعی که نباشد جز بلا را مَنبعی

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۹۱)

ظلم چیست؟ نهادن چیزی در غیر موضع درست خود. وضع انسان در ناموضع، داشتن من ذهنی است که برایش تبدیل به منبع بلا می شود.

نکته ۱: ما باید بعد از ده دوازده سالگی فضا را باز کرده و به حضور و بی نهایت خدا زنده شویم، دست به صنع بزنیم و ساکن این لحظه باشیم، به گذشته و آینده نرویم و از هیجانان مخرب رها شویم، اما ما بدترین دشمن خودمان هستیم زیرا من ذهنی در مرکزمان است و ما ذهن را بدون ناظر رها کرده ایم، بنابراین من ذهنی هر جوری که می خواهد فکر می کند و برحسب توهمات و خرافات و آن چیزهایی که از دیگران یاد گرفته سبب سازی می کند و برایمان منبع بلا می گردد.

نکته ۲: این ظلم است که ما درد بکشیم و این ظلم به خودمان است. برای چه نیروی زندگی را صرف بدبخت کردن و تخریب خودمان و تمنان می کنیم؟ وضع الآن در موضع درست خودش نیست، یعنی من ذهنی در مرکز ماست که برای ما منبع بلا شده است.

نعمتِ حق را به جان و عقل ده نه به طبعِ پُرزَحیرِ پُرِگره

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۹۲)

زحیر: دل پیچه، در این جا مطلقاً به معنی درد و بیماری است.

نعمت حق یعنی نیروی زندگی که خدا به تو داده را به جان و عقل بده. فضا را باز کن، بگذار جانت زنده شود. نیروی زندگی را به من ذهنی پر از درد و پر از همانندگی نده.

نکته ۱: با تکرار این ابیات باید بیدار شوید، گردن خداوند نمی توانید بیندازید. بفهمید تقصیر شماست اما خودتان را محکوم و ملامت نکنید و به گذشته نروید.

نکته ۲: باید ترکیب، ترتیب و تکرار را رعایت کنید. قانون جبران مادی و معنوی را رعایت کنید. با دو سه بیت نمی توان خود را درست کرد، چرا که من های ذهنی که دشمن طرب و صنع هستند در اطراف شما هستند. شما فکر آنها را به مرکزتان می آورید و خودشان هم قرینتان می شوند.

نکته ۳: در من ذهنی ما مقلد جمع هستیم، در حالی که ماهی عاقل مشورت نکرد و آرزومندی اش را به کسی نگفت، چون می دانست اگر بگوید، او را به ذهن می برند و پشیمانش می کنند، ما نیز نباید بگوییم.

چون راه رفتنی است، توقفِ هلاکت است چُونت قُتُق کند که بیا، خرگه اندر آ

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۱)

قُتُق: مهمان.

خرگه: خرگاه، خیمه، سراپرده.

این راه از حالت من‌ذهنی تا حضور رفتنی است و مدام باید آن را طی کنی. هم در ابتدای مسیر که باید از گیر تمام همانیدگی‌ها خلاص شوی و هم وقتی فضا را باز می‌کنی و خودت را در معرض باد «قضا و کُنْ فکان» قرار می‌دهی، باید راه بروی. اگر در این راه با من‌ذهنی سستی کنی و متوقف شوی گرفتار و هلاک خواهی شد. با این وصف، چگونه خداوند تو را مهمان کند و بگوید به چادر من که فضای یکتایی است بیا؟ [تا وقتی در خرگه ذهن هستی نمی‌توانی به خرگه فضای یکتایی قدم بگذاری].

نکته ۱: شما باید آن قدر این بیت‌ها را بخوانید و عمل کنید و هشیاریتان را بالا ببرید تا به دو صد عیب بلنکید، عیب‌هایتان را ببینید و به‌هیچ‌وجه بالا نیایید که من دانشمند شده‌ام و همه‌چیز را می‌دانم. در این صورت از لطف زندگی، پیشرفت کردن و راه رفتن می‌مانید.

نکته ۲: شما مطمئن باشید من‌ذهنی شما آماده است که شما یک پیشرفت معنوی کنید تا از آن سوءاستفاده کند، با آن پیشرفت بالا بیاید، ما هم به ذهن برویم و از این کار خوشمان بیاید. مردم از ما تعریف کنند و ما هم به عنوان من‌ذهنی بخواهیم ما را تأیید کنند یا به ما توجه بدهند.

غیرِ نطق و غیرِ ایما و سِجِل

صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۸)

ایما: ایما، اشاره کردن.

سِجِل: در این‌جا به معنی مطلق نوشته.

غیر از حرف‌زدن و غیر از ایما و اشاره و نوشتن، انتقال انرژی از مرکز انسان هزار جور قابل بیان است. برکات فراوانی از دل انسان برمی‌خیزد، زندگی خودش را ترجمه می‌کند و نیروی زنده‌کننده خود را به کائنات می‌فرستد.

«بیت هندسی»

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه

صدر را بگذار، صدرِ توسست راه

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱)

بارگاه خداوند و باز کردن فضای درون بی‌نهایت است؛ یعنی این ورزش معنوی و کار روی خود و راهی که تو برای یکی شدن با او می‌روی، اِلَى الْأَبَدِ ادامه دارد. تو در ذهن خود هیچ مقصدی را تعیین نکن و اگر هنوز زنده نشده‌ای ابیات را تکرار کن که مقصد تو همین راه و پیشرفت تو در هرچه بیشتر تبدیل شدن به خاصیت نور و خوی خداوندی‌ست، چراکه ما جایی نخواهیم رسید و این عمق داشتن تا همیشه ادامه دارد.

«بیت هندسی»

پس قلم بنوشت که هر کار را

لایق آن هست تأثیر و جزا

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۲)

پس قلم صنّع و تقدیر خداوند در این لحظه نوشت هر کاری در این جهان اثر و پاداشی متناسب با آن کار را دارد.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

کژ روی، جَفَّ الْقَلَمُ کژ آیدت

راستی آری، سعادت زایدت

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳)

اگر فضا را ببندی و با هشیاری جسمی یعنی برحسب چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد ببینی و فکر و عمل کنی، قلم خداوند برای تو بد می‌نویسد و حوادث ناگواری را تجربه خواهی کرد؛ اما اگر فضا را باز کنی، با مرکز عدم و فضای گشوده‌شده پیش بروی و خرد زندگی به فکر و عملت بریزد، سعادت و خوشبختی به تو روی آورده و غرق شادی بی‌سبب و طرب الهی خواهی شد.

«بیت هندسی»

نکته: ما اسم مسئله‌سازی و انباشتن مسائل را پیدا کردن راه‌حل گذاشته‌ایم.

حدیث

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

«جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ.»

«خشک شد قلم به آنچه بودنی است.»

ذره‌ای گر جهدِ تو افزون بُود

در ترازویِ خدا موزون بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵)

در مسیر زنده شدن به زندگی اگر به اندازه ذره‌ای جهد و کوشش تو در جهت انبساط، فضاگشایی، عدم کردن مرکز، تمرکز روی خود، جدی نگرفتن اتفاقات، قبول مسئولیت و روشن کردن چراغ حضورت بیشتر شود، ترازوی خداوند آن را می‌سنجد و در زندگی‌ات تأثیر می‌گذارد.

«بیت هندسی»

نکته ۱: شما نگویند چرا من این قدر کار می‌کنم، خداوند نمی‌سنجد. چنین چیزی نیست. ممکن است شما با سبب‌سازی کار می‌کنید، ممکن است من ذهنی شما کار می‌کند. شما بیایید ترکیب، ترتیب و تکرار ابیات را به کار ببرید.

نکته ۲: این بیت را پانصد بار بخوانید تا در شما حک شود و بدانید ترازوی خدا خیلی دقیق است و کار شما را می‌سنجد. این طور نیست که شما کار معنوی کنید ولی او در نظر نگیرد. ما طلبکار هستیم که من خیلی کار می‌کنم ولی خداوند کارها را درست نمی‌کند.

تو روا داری، روا باشد که حق

همچو معزول آید از حکم سَبَقِ؟

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۶)

معزول: عزل شده، برکنار شده.

سَبَق: مقدم، پیشی.

ای انسان، آیا تو روا می‌داری که خداوند از کار خود استعفا بدهد و قوانینی را که به عنوان عقل کل ایجاد کرده، اجرا نکند و زیر پا بگذارد؟ [این در حالی است که او خودش را در ما کاشته اما ما با کثت‌های ثانویه در کار زندگی اخلاص ایجاد می‌کنیم و خرابکاری خود را گردن او می‌اندازیم.]

که ز دستِ من برون رفته‌ست کار

پیشِ من چندین مِیا، چندین مزار

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۷)

[این‌طور نیست که خداوند بگوید] زمام امور از دست من خداوند در رفته و تو ای انسان این‌قدر پیش من نیا و زاری نکن. [درحالی‌که زندگی همیشه به تو می‌گوید با فضاگشایی نزد من بیا، عقل من ذهنیات را دور بینداز و خرد مرا به‌کار بگیر تا شایسته شوی.]

نکته: ما به اندازه کافی زاری نمی‌کنیم، به اندازه کافی فضاگشایی نمی‌کنیم، به اندازه کافی راستین نیستیم، غرض داریم و برحسب همانیدگی‌ها می‌بینیم. ما عشق چیزها در مرکزمان است و کور و کر شده‌ایم، درست نمی‌بینیم و درست ندیدن و کژ رفتنمان را گردن خدا می‌اندازیم.

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد

شیرین‌تر و نادرتر ز آن شیوه پیشینش

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷)

وقتی تسلیم می‌شوید و این لحظه را با پذیرش و رضا شروع می‌کنید، خداوند که هر لحظه در کار جدید است، لحظه‌به‌لحظه با یک شیوه جدید که از صنوع و «قضا و کُن فکان» می‌آید شما را از همانیدگی‌ها آزاد می‌کند و زندگی‌تان را در درون و بیرون سامان می‌دهد. این شیوه شیرین‌تر و کمیاب‌تر از شیوه پیشین است و زندگی را برایتان آسان‌تر می‌کند.

«بیت هندسی»

نکته: در حالی که خداوند هر لحظه در کار جدیدی‌ست، ما با سبب‌ها و علت‌های کهنه، خودمان را از صنوع و طرب او محروم می‌کنیم.

كُلُّ أَصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مَرَادِي لَا يَحِيدُ

«در هر بامداد کاری تازه داریم، و هیچ کاری از حیطة مشیت من خارج نمی‌شود.»

(مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰)

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] در هر لحظه در کاری تازه هستم و لحظه‌به‌لحظه کار جدید انجام می‌دهم. هیچ جنبه‌ای از زندگی انسان و هیچ کاری از حیطة نفوذ و اراده و مشیت من خارج نیست و بر همه امور و کائنات احاطه دارم و تمام زندگی انسان‌ها را می‌دانم و می‌بینم.

«بیت هندسی»

نکته: این ابیات بیدارکننده است. شما الآن می‌فهمید که اگر گرفتار شدید، تقصیر خودتان بوده، چراکه با دانش بد عمل کردید، بنابراین به دانش مولانا رو بیاورید و ایرادهایتان را درست کنید.

(قرآن کریم، سوره الرحمن (۵۵)، آیه ۲۹)

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ.»

«هر کس که در آسمان‌ها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر لحظه در کاری جدید است.»

توضیح آیه:

اگر او هر لحظه در کار جدید است و ما را به صنع تشویق می‌کند، چرا ما این قدر با سبب‌سازی کهنه‌پرستی می‌کنیم؟ غذا و راه‌حلهایی را که باید از آسمان بیاید گذاشته‌ایم و راه‌حل‌های سبب‌سازی ذهنمان را پیشه کرده و در پیش گرفته‌ایم؟ شما از خودتان بپرسید.

نیام ز کارِ تو فارغ همیشه در کارم که لحظه‌لحظه تو را من عزیزتر دارم

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳)

فارغ: آسوده، در این‌جا یعنی ناآگاه.

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] ای انسان، من از کار تو فارغ نیستم، بلکه هر لحظه به تو توجه دارم و همیشه در کار هستم تا به تو کمک کنم، چراکه وجود تو وجود خود من است، پس ترسی که از من داری غلط است. من شادی، لطف و رحمت اندر رحمت هستم و اگر فضا را بگشایی لحظه‌به‌لحظه تو را عزیزتر می‌دارم و بیشتر به تو کمک می‌کنم.

ذره‌ای گر در تو افزونی ادب
باشد از یارت، بداند فضلِ رب
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۰)

اگر ادب در تو یک ذره از یارت بیشتر شود، دانش خدا آن را می‌داند و می‌سنجد. یار انسان می‌تواند من‌ذهنی خودش یا من‌های ذهنی دیگر باشد که تا به حال هرگز مؤدب نبوده‌اند. [زیاد شدن ادب یعنی متوجه شویم به جای سبب‌سازی از صنع و به جای عقل من‌ذهنی باید از خرد کل استفاده کنیم].
نکته: قدرشناسی این است که ما امکان فضاگشایی و زنده شدن به خداوند را داریم اما از آن استفاده نمی‌کنیم.

قدرِ آن ذره تو را افزون دهد
ذره چون کوهی قدم بیرون نهد
(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۱)

اگر یک ذره ادب تو بیشتر باشد، به همان اندازه آزاد و تبدیل می‌شوی و خداوند بیشتر به تو می‌بخشد اما همین یک ذره به اندازه یک کوه پشت تو می‌ایستد، کمکت می‌کند و تو با قدرت می‌توانی قدم برداری.

وآنکه اندر وَهْمِ او ترکِ ادب بی ادب را سرنگونی داد رب

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۵)

آن کسی که با قرار دادن چیزها در مرکزش، دیدن از طریق آنها و سبب‌سازی در توهم من‌ذهنی باشد و چیزهای این‌جهانی را از فضای گشوده‌شده و خداوند مهم‌تر بداند، با این کار در مقابل خدا ترک ادب کرده‌است. خداوند چنین شخص بی‌ادبی را که با عقل من‌ذهنی‌اش زندگی می‌کند، کمک عقل کُل را کنار می‌گذارد، مرتب درد ایجاد کرده و انتظار دارد زندگی براساس فکر و عمل من‌ذهنی او پیش برود، سرنگون خواهد ساخت. یعنی هر کاری می‌کند با شکست مواجه شده و به نتیجه مطلوب نمی‌رسد.

با حضورِ آفتابِ باکمال رهنماییِ جُستن از شمع و ذُبَال (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۸۹)

ذُبَال: فتیله‌ها، شعله‌ها، جمعِ ذُبَالَة.

با وجود آفتاب باکمال، خداوندی که در هر لحظه می‌خواهد همچون خورشید با تمام قوا شادی بی‌سبب، عشق و آرامش را در ما تجربه کند، از شمع من‌ذهنی و عقل محدود آن زندگی خواستن.

با حضورِ آفتابِ خوش‌مَسَاغ روشناییِ جُستن از شمع و چراغ (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۰)

خوش‌مَسَاغ: خوش‌رفتار، خوش‌مدار.

با وجود آفتاب خوش‌رفتارِ زندگی از شمع و چراغِ ذهن روشنایی خواستن اشتباه است. [ما به جای این‌که فضا را باز کنیم تا آفتاب لطیف و خوش‌ادای زندگی بتابد، مرتب در ذهن با شمع و چراغِ بد‌ادای هشیاری جسمی و درد که کم و زیاد و پایین و بالا می‌شود، سروکار داریم].

بی‌گمان ترکِ ادب باشد ز ما

کفرِ نعمت باشد و فعلِ هوا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۱)

اگر ما این لحظه از نعمتِ فضاگشایی و دستیابی به خرد زندگی استفاده نکنیم، بلکه فضا بندی کنیم، منقبض شویم، واکنش نشان دهیم و دیگران را مقصر بدانیم، بدون شک بی‌ادبی، قدرناشناسی و کفرِ بزرگ‌ترین نعمت را کرده‌ایم و کارمان فعلِ هوای نفس و عمل من‌ذهنی‌ست.

لیک اغلب هوش‌ها در افتکار

همچو خفاش‌اند ظلمت‌دوست‌دار

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۲)

افتکار: اندیشیدن، فکر کردن.

اغلب هشیاری‌ها در سبب‌سازیِ فکر، همانیده هستند و مانند خفاش تاریکی و ظلمت را دوست دارند. [آن‌هایی که فضا را باز می‌کنند و عدم را به مرکزشان می‌آورند، هشیاری خورشید و هشیاری خدا را دوست دارند.]

نکته ۱: شما از خودتان بپرسید آیا من ظلمت‌پرست هستم؟ می‌خواهم چیزها را در مرکز بگذارم؟ حرص آن‌ها را داشته باشم؟ در خواب آن‌ها باشم یا نه، روشنایی‌پرست هستم؟ به خودتان جواب بدهید.

نکته ۲: اگر شما سنتان پایین است، بدانید که من‌ذهنی به عنوان خرّوب زندگی شما را خراب خواهد کرد. شما نمی‌توانید آنچه را که ذهن نشان می‌دهد در مرکزتان بگذارید، نسبت به چشم عدم کور شوید و فکر کنید به زندگی خواهید رسید. این اشتباه را نکنید، از حالا متوجه باشید. اگر شما این ابیات را بخوانید خودتان می‌فهمید. اگر جوان باشید، خیلی زودتر می‌فهمید، چون اصل شما زیر لایه‌های همانندگی پنهان نشده‌است.

مرغ کاو بی این سلیمان می‌رود

عاشقِ ظلمت، چو خفاشی بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۲)

ظلمت: تاریکی.

انسانی که بدون سلیمان می‌رود، یعنی فضا را باز نمی‌کند یا از بزرگان کمک نمی‌گیرد، مانند خفاشی است که عاشق ظلمت، تاریکی، جهل من‌ذهنی، سبب‌سازی، عقل جزوی، درد و رَیْبُ الْمَنُون است و با دیدِ همانیدگی‌ها می‌بیند. [سلیمان رمز خداست که با فضاگشایی به آن وصل می‌شویم یا رمز انسانِ زنده به حضوری مانند مولاناست که از ابیاتش استفاده می‌کنیم].

با سلیمان خو کن ای خفاشِ رد

تا که در ظلمت نمائی تا ابد

(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۶۳)

رد: مردود.

ای انسانی که من‌ذهنی داری و مانند خفاش مردود هستی، فضا را باز کن و ببین خداوند هر لحظه در کار جدید است پس به آن چیزی که ذهنت نشان می‌دهد اهمیت نده و آن را به مرکزت نیاور تا با سلیمان یعنی خدا و انسان‌های زنده به او خو کنی، وگرنه تا ابد در ظلمت و جهل ذهن می‌مانی.

آن ادب که باشد از بهرِ خدا

اندر آن مُسْتَعَجَلِی نبود روا

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۳)

مُسْتَعَجَلِی: شتاب‌کاری، تعجیل.

ادب ما در مقابل خداوند و قضا و کن‌فکانِ او این است که در هیچ فکر و کار و تصمیمی شتاب‌زده نباشیم و با من‌ذهنی تعجیل نکنیم.

و آنچه باشد طبع و خشمِ عارضی

می‌شتابد، تا نگردد مرتضی

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۴)

مرتضی: خشنود، راضی.

من‌ذهنی که دچار خشمِ عارضی و تحمیلی‌ست، برای یک هوس زودگذر، نشان دادن خشم خودش و انجام یک خرابکاری شتاب می‌کند تا لذت آن کار بد خود را بچشد. او با عجله واکنش نشان می‌دهد تا مبادا با صبر و پرهیز از تمام شدن و تلف شدن خشم و هوس خود احساس خشنودی و رضایت کند.

نکته: شما فکر می‌کنید چرا وقتی خشمگین می‌شویم عجله داریم یک چیزی را حتماً بگوییم تا مثلاً کسی را بسوزاند و آن شخص ناراحت شود؟ برای این که می‌خواهیم خراب کنیم، می‌ترسیم اگر عصبانیتمان بخوابد، دیگر آن خرابکاری را دیگر نکنیم و از فرصت آن از دست برود. این کار من‌ذهنی‌ست.

ترسد از آید رضا، خشمش رَوَد

انتقام و ذوقِ آن فایِت شود

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۵۸۵)

فایِت: از میان رفته، فوت شده.

آن شخص می‌ترسد که اگر خشنودی و رضایت بیاید خشمش از بین برود و ذوق انتقام‌گیری که در من‌ذهنی یک لذت است، از دست برود.

از خدا جوییم توفیقِ ادب

بی‌ادب محروم گشت از لطفِ ربِّ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸)

ما از طریق باز کردن فضای درون و اهمیت ندادن به آنچه ذهن نشان می‌دهد، از خداوند می‌خواهیم تا ما را در رعایت ادب در پیشگاه خودش یاری کند. زیرا انسان بی‌ادب، کسی که مرکزش را از جنس جسم کرده، فضا را می‌بندد و به سبب‌سازی می‌رود، از لطف خداوند بی‌نصیب می‌ماند.

بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد

بلکه آتش در همه آفاق زد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۹)

آفاق: جمع اُفق.

شخص بی‌ادبی که مرکزش را جسم کرده و هشیاری جسمی همراه با هیجان‌ات مخرب پیدا می‌کند، نه‌تنها خودش را دچار درد و بلا می‌کند بلکه مانند یک آنتن، انرژی مخرب من‌ذهنی را در سراسر جهان پخش کرده و در همه انسان‌ها به ارتعاش درمی‌آورد.

دل نگه دارید، ای بی‌حاصلان
در حضورِ حضرتِ صاحب‌دلان
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۸)

ای من‌های ذهنی، ای بی‌حاصلان که ادب ندارید و به خدا وصل نیستید، جرئت نکنید که پیش صاحب‌دلانی مثل مولانا حرف بزنید. خودتان را نگه دارید. این بی‌ادبی‌ست که با سبب‌سازی و تفسیر ذهنی به بزرگان ایراد بگیرید و انتقاد کنید. آن هم با عقل محدودی که از طریق فکر کردن برحسب چیزهای ذهنی از این‌ور و آن‌ور یاد گرفته‌اید.

پیشِ اهل تن ادب بر ظاهر است
که خدا زیشان نهان را سائر است
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱۹)

سائر: پوشاننده، پنهان‌کننده.

پیش کسانی که ذهن دارند و اهل ظاهر و تن هستند یعنی به زندگی زنده نشده‌اند، ادب ظاهری و ذهنی‌ست؛ مثل سلام کردن، بلند شدن و مؤدبانه حرف زدن. خداوند اسرار نهان، آن چیزی که در ذات ما هست و می‌خواهد در این لحظه آن را بیان کند، از انسان‌های من‌ذهنی پوشانده است.

پیشِ اهلِ دل ادب بر باطن است
ز آن‌که دل‌شان بر سرایر فاطین است
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲۰)

سرایر: رازها، نهانی‌ها، جمعِ سریره.

فاطین: دانا و زیرک.

پیش اهل دل، انسان‌هایی مثل مولانا، ادب بر باطن است؛ یعنی آن‌ها کسی را مؤدب می‌دانند که به قضا و کُنْ فکان دل می‌دهد، فضا را باز می‌کند، خلاق است، با سبب‌سازی فکر و عمل نمی‌کند و از جنس زندگی‌ست، برای این‌که دل‌های آن‌ها به اسرار و پیغام‌های زندگی وارد و آگاه است.

گفت شیطان که بما آغویتنی کرد فعل خود نهان، دیو دنی

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق نسبت داد و آن دیو فرومایه کار خود را پنهان داشت.»
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸)

دنی: فرومایه، پست.

شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی، او خداوند را مقصر دانست؛ یعنی با جسم کردن مرکزش لطف خداوند را نگرفت. او مرکزش را عدم نکرد و این فعل خود را از خداوند نهان کرد. [ما نیز به عنوان منذهنی چیزهای ذهنی را به مرکز می‌آوریم و برحسب آن‌ها فکر و عمل می‌کنیم، به جای قضا و کُن فکان سبب‌سازی کرده، وارد ماجرا می‌شویم، واکنش نشان می‌دهیم و ایجاد درد و انقباض می‌کنیم، با من‌های ذهنی قرین می‌شویم، آن‌ها ما را از ریشه درمی‌آورند و منقبض و عصبانی می‌شویم، ایجاد تخریب می‌کنیم و به همین ترتیب زندگی خود را خراب می‌کنیم. اما فعل و کار خودمان را پنهان کرده و اصلاً به روی خودمان نمی‌آوریم که همه این کارها را ما انجام داده‌ایم، بلکه این خرابی‌ها را گردن دیگران یا خداوند می‌اندازیم.]

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶)

«قَالَ فِيمَا آغْوَيْتَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا، به عوض آن‌که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم و آنان را از راه مستقیم تو باز می‌دارم.»

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا او ز فعل حق نَبْدُ غافل چو ما

«ولی حضرت آدم گفت: «پروردگارا، ما به خود ستم کردیم.» و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی‌خبر نبود.»

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹)

حضرت آدم گفت که ما به خود ستم کردیم. او همچون ما که منذهنی داریم و بر اساس سبب‌سازی فکر می‌کنیم، از حکمت کار زندگی که بر اساس قضا و کُن فکان است، غافل نبود. [آدم متوجه شد اگر منذهنی داشته باشد و جسم‌ها را در مرکزش قرار دهد خطا کرده و درد ایجاد می‌کند، او حکمت کار

خداوند را فهمید که اگر با فضاگشایی مرکز را عدم کند و خداوند از طریق او فکر و عمل کند، کارهایش به نتیجه می‌رسند.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوّا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم. و اگر بر ما آمرزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیانکاران خواهیم بود.»

در گنه، او از ادب پنهانش کرد
ز آن گنه بر خود زدن، او بر بخورد
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۰)

بر بخورد: برخوردار و کامیاب شد.

با آن‌که حضرت آدم می‌دانست همه کارها توسط «قضا و کُن فکان» خداوند ترتیب داده می‌شود اما او از روی ادب و با استفاده از قدرت انتخاب در این لحظه، مسئولیت هشیاری خود را پذیرفت و گناه را به خودش نسبت داد، بنابراین از میوه رحمت خداوند برخوردار شد.

بعد توبه گفتش: ای آدم، نه من
آفریدم در تو آن جرم و مَحَن؟
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۱)

مَحَن: محنت‌ها، رنج‌ها، سختی‌ها.

پس از آن‌که حضرت آدم زیر بار مسئولیت رفت، فضا را گشود و با بیرون پریدن از سبب‌سازی من‌ذهنی در فضای گشوده‌شده توبه کرد، خداوند به او گفت: «ای آدم مگر نه این است که جرم و درد تو توسط قوانین من به وجود آمده و من تو را به این جهان آورده و همانیده کرده‌ام؟»

نه که تقدیر و قضای من بُد آن چون به وقتِ عذرِ کردی آن پنهان؟

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۲)

[مولانا از زبان زندگی می‌فرماید:] مگر تقدیر و قضای من که اگر مرکزت را جسم کنی کور و کر می‌شوی، سبب آن گناه و رنج نشد؟ پس چرا هنگام عذرخواهی بدون این‌که هیچ اشاره‌ای به این موضوع کنی آن را پنهان کردی؟

گفت: ترسیدم ادب نگذاشتم
گفت: هم من پاسِ آنت داشتم
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۳)

حضرت آدم گفت: «من ترسیدم، احتیاط کردم و ادب را نگه داشتم.» زندگی هم در پاسخ به او گفت: «من هم ملاحظه کردم، تو را بخشیدم و به تو کمک کردم.» [در واقع حضرت آدم با فضاگشایی، عقل من‌ذهنی و سبب‌سازی‌هایش را رها کرد و دیگر فریب او را نخورد تا خداوند با خرد کل از طریق او فکر کند. بدین ترتیب ادب را رعایت کرد. همچنین دیگر هیچ‌یک از تجلیات من‌ذهنی را بروز نداد، زیرا پی برد تمام دردها و مشکلات به خاطر من‌ذهنی است.]

هرکه آرَد حُرمت او حُرمت بَرَد
هرکه آرَد قند، لوزینه بَرَد
(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۹۴)

لوزینه: نوعی شیرینی.

هرکس به خداوند احترام بگذارد، زیر بار مسئولیت رود و خود را مقصر بداند که با استفاده از عقل جزوی زندگی خودش و دیگران را خراب کرده، در عوض این کار، مورد احترام زندگی قرار گرفته و زندگی نیز به او کمک می‌کند. همچنین هرکس قند بیاورد حلوای بادام نصیبش می‌شود، بدین معنی که اگر کسی شکایت نکند و فضا را بگشاید، شادی بی‌سبب را تجربه خواهد کرد.

مکر شیطان است تعجیل و شتاب لطف رحمان است صبر و احتساب

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۷۰)

احتساب: حساب کردن، در این جا به معنی حساب‌گری.

عجله، شتاب، سؤال پرسیدن با من‌ذهنی و به سبب‌سازی رفتن مکر شیطان است و صبر، خردورزی، فضاگشایی و مطابق با قضا و کُن فکان الهی پیش رفتن، لطف خداوند رحمان است.
نکته: اگر خداوند به کسی کمک می‌کند، حتماً این شخص تأنی دارد و شتاب ندارد. شتاب در ذهن استرس ایجاد می‌کند. ذهن خداوند یا زنده شدن به او را به صورت جسم تعریف می‌کند و می‌خواهد از این وضعیت به آن وضعیت بپرد و چون بین این دو فاصله هست، این فاصله به صورت استرس و فشار روحی تجربه می‌شود.

در غزلم جبر و قدر هست، از این دو بگذر زان‌که از این بحث به جز شور و شری می‌نشود

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۴۵)

[مولانا می‌گوید:] در این غزل ظاهراً جبر و قدر هست تا من‌ذهنی با سبب‌سازی بهانه کند دیگر دست من نیست، دست خداوند است و من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم! ولی تو ای انسان از این دو بگذر، زیرا قدرت انتخاب داری که فضاگشایی کنی و اگر بخواهی در مورد جبر و قدر صحبت کنی، از این بحث فقط فتنه برپا می‌شود و سردرگم می‌شوی.

از پدر آموز ای روشن‌جبین ربنا گفت و ظلمنا پیش از این

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۹)

جبین: پیشانی.

ظلمنا: ستم کردیم.

ای انسان که قدرت اختیار داری تا در این لحظه فضا را باز کنی، از حضرت آدم یاد بگیر که با فضاگشایی رو به خدا کرد و گفت: «خدایا ما به خودمان ستم کردیم.» پس تو هم بگو که من به خودم ستم کردم و هر بلایی را خودم سر خودم آوردم؛ از این پس لحظه‌به‌لحظه نیازمندی خود را بیان می‌کنم،

مسئولیت هشیاری ام را بر عهده می‌گیرم، هیچ‌کس از جمله خودم را ملامت نمی‌کنم بلکه فضا را باز می‌کنم و به مولانا گوش می‌دهم.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳)

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«گفتند: ای پروردگار ما، به خود ستم کردیم و اگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نیاوری از زیان‌دیدگان خواهیم بود.»

توضیح آیه:

اگر احترام و ادب را رعایت کرده و هر لحظه با قدردانی مرکز را عدم کنید، این آموزش ادامه دارد تا هیچ آلودگی یا همانندگی نماند.

نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت

نه لَوایِ مکر و حیلَت برفراخت

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۰)

لِوَا: پرچم.

حضرت آدم بهانه‌جویی و ریاکاری نکرد و پرچم حيله و نیرنگ را برنیفراشت. در واقع او تمام توجهش را روی خودش گذاشت، مسئولیت هشیاری‌اش را پذیرفت، ذهنش را به مرکزش نیاورد و برحسب همانندگی‌ها و من‌ذهنی نیندیشید. [بهانه آوردن کار من‌ذهنی‌ست. بهانه‌ها چیزهای ذهنی هستند که ذهن به صورت مانع می‌سازد. حضرت آدم با سبب‌سازی بهانه‌ساخت، زیرا سبب‌سازی ذهن همان تزویر است و تزویر و فکر کردن با من‌ذهنی در مقابل صنع است.]

باز آن ابلیس بحث آغاز کرد

که بُدَم من سُرخ‌رو، کردیم زرد

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۱)

ابلیس دوباره با سبب‌سازی شروع به بحث و جدل درونی با خدا کرد و به جای فضاگشایی و صنع به گفت‌وگوی درونی خود ادامه داد و به خدا گفت من سرخ‌رو و سالم بودم، تو مرا مریض کردی. [بحث

و صحبت درونی ما، رفتن به ذهن و از یک فکری به فکر دیگر پریدن کار ابلیسی است و فضاگشایی و صنع کارِ خدایی است.]

رنگِ رنگِ توست، صَبَّاغِمِ تویی

اصلِ جُرْمِ و آفتِ و داغِمِ تویی

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۲)

صَبَّاغِ: رنگ‌رز.

[ابلیس به خداوند و ما هم به زندگی می‌گوییم:] رنگ من همان رنگی است که تو به من زدی زیرا رنگ‌رز من تویی و دلیل اصلی گناهان، دردها، ضرر و زیان‌ها و آفت‌هایی که به جانم افتاده، تو هستی. [به بیان دیگر هشیاری ما، در اثر همانیده شدن با چیزهای مختلف، رنگی شده و دیگر مرکزمان عدم نیست. ما در من‌ذهنی فکر می‌کنیم خداوند ما را به صورت‌های مختلف، همانیده کرده و به ما درد داده‌است. در واقع خدا را ریشه‌ اصلی تمام گناهان و دردهای خود می‌دانیم، در حالی که خودمان برحسب همانیدگی‌ها دیدیم، رنگِ همانیدگی‌ها را گرفتیم و درد ایجاد کردیم.]

هین بخوان: رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي

تا نگردي جبری و کز کم تني

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۳)

آگاه باش و همواره این آیه را بخوان که ابلیس به خداوند گفت: «حال که مرا گمراه ساخته‌ای، من هم انسان‌ها را از راه راست تو منحرف می‌کنم.» تا تو با آگاه شدن از این حقیقت در جبر من‌ذهنی گرفتار نشوی، چیزهای ذهنی را به مرکزت نیاوری و با سبب‌سازی من‌ذهنی کج رفتار نکنی.

(قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶)

«قَالَ فِيمَا أَغْوَيْتَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«گفت: حال که مرا گمراه ساخته‌ای، من هم ایشان را از راه راست تو منحرف می‌کنم.»

[ما به‌عنوان من‌ذهنی هم خودمان را گمراه می‌کنیم و هم به هر کسی که می‌رسیم او را به واکنش درمی‌آوریم.]

بر درختِ جبرِ تا کی برجهی اختیارِ خویش را یکسو نهی؟

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۴)

ای انسان، تا کی می‌خواهی از درختِ جبرِ من‌ذهنی بالا بروی، بگویی که دیگران مرا به این روز انداخته‌اند، تسلیم این جبر شوی و قدرت انتخاب و اراده خود را انکار کنی و آن را نادیده بگیری؟!

همچو آن ابلیس و ذریاتِ او با خدا در جنگ و اندر گفت‌وگو (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۹۵)

ذریات: جمعِ ذریه به معنی فرزند، نسل.

ای انسان تو مانند ابلیس و فرزندان او که من‌های ذهنی هستند، دائماً برحسب سبب‌سازی از فکری به فکر دیگر می‌پری و از طریق ذهن با خداوند در جنگ و گفت‌وگو هستی. [وقتی ما با خودمان حرف می‌زنیم در حقیقت در حال جنگ و گفت‌وگو با خداوند هستیم و گرنه فضا را باز می‌کردیم و به صنع دست می‌زدیم].

ترک کن این جبرِ جمعِ مَنبَلان تا خبر یابی از آن جبرِ چو جان (مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۸)

مَنبَل: تنبل، کاهل، بی‌کار.

ای انسان، با فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه و زندگی نخواستن از وضعیت‌ها، جبرِ تنبلان و کاهلان را که بر عقل من‌ذهنی استوار است رها کن تا از آن جبری که مانند جان عزیز است آگاه شوی و بدانی که جبر واقعی این است که از ذهن بیرون بپری، فضا را باز کنی و دست به صنع بزنی.

گفت آن ماهی زیرک: ره گنم دل ز رأی و مشورتشان بر گنم

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۲۳۱)

آن ماهی زیرک گفت که من شروع به راه رفتن می‌کنم و دلم را از مشورت با آن دو ماهی برمی‌کنم و توجهی به هرچه که به من می‌گویند و هر نظری که دارند نمی‌کنم. [آیا شما نیز می‌توانید شروع به فضاگشایی و کار روی خود کنید، به کسی نگویند، با من‌های ذهنی مشورت نکنید و عقیده و کمک آن‌ها را نخواهید؟]

هرکه ماند از کاهلی بی شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۸)

کاهلی: تنبلی.

هرکس در اثر کاهلی و تنبلی من‌ذهنی شکر مرکز عدم و توانایی فضاگشایی را به جا نیاورد و برای باز شدن فضای درونش صبر نکند، به ناچار پای جبر را می‌گیرد. می‌گوید من نمی‌توانم تغییر کنم و مجبورم در ذهن همانیده بمانم. [در حالی که ما مجبور نیستیم. ما می‌توانیم این لحظه با فضاگشایی و مرکز عدم از خواب ذهن و همانیدگی‌ها بیدار شویم، به آلت اقرار کنیم و بگوییم که از جنس زندگی هستیم.]

«بیت هندسی»

نکته: اگر ما حقیقتاً شکر می‌کردیم می‌گفتیم امکان فضاگشایی وجود که من باید قدرش را بدانم. راهی وجود دارد که از غم‌های من‌ذهنی و از بی‌عقلی من‌ذهنی و از خراب بودن من‌ذهنی رها شوم، پس باید شکر آن را به جا بیاورم.

هرکه جبر آورد، خود رنجور کرد

تا همان رنجوری‌اش در گور کرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۶۹)

رنجور: بیمار.

هرکس به این جبر من‌ذهنی متوسل شود که همواره می‌خواهد از فکری به فکر دیگر بپرد، در همانیدگی‌ها زندگی را جست‌وجو کند و گمان کند که خارج شدن از فضای ذهن به دلیل نداشتن شرایط لازم امری

محال است، خودش را پریشان و بیمار می‌کند و سرانجام همان بیماری سبب هلاکت او در قبر ذهن می‌شود.

«بیت هندسی»

گفت پیغمبر که رنجوری به لاغ

رنج آرد تا بمیرد چون چراغ

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۰۷۰)

لاغ: هزل و شوخی، در این جا به معنی بددلی است.

رنجوری به لاغ یعنی خود را بیمار نشان دادن، تمارض.

پیامبر فرمود: هرکس با پریدن از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر خودش را به مریضی بزند و راه ذهن را در پیش بگیرد، در نهایت واقعاً مریض شده و زیر جبر من ذهنی قرار می‌گیرد؛ به طوری که بالاخره نور حضورش مانند چراغ خاموش می‌شود. [ما به عنوان امتداد خداوند و هشیاری حضور بیمار نیستیم، بلکه به وسیله همانیده شدن با چیزهای این جهانی و سبب‌سازی در ذهن خود را بیمار می‌کنیم.]

«بیت هندسی»

یار در آخر زمان، کرد طرب‌سازی‌ای

باطن او جدّ جدّ، ظاهر او بازی‌ای

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳)

خداوند در «آخر زمان» که پایان زمان روان‌شناختی و زمان مجازی ذهن است، بساط طرب و شادی بی‌سبب و اصیل زندگی را برای انسان فراهم کرده‌است. باطن زندگی یعنی فضای گشوده‌شده در این لحظه، پیغام و خاصیت عشق و زندگی بسیار جدی‌ست اما ظاهر آن یعنی همانیدگی، تغییر وضعیت‌ها و هر چیزی که اتفاق می‌افتد و ذهن نشان می‌دهد، بازی خداوند است و باید به آن به صورت بازی و شوخی نگریست.

جمله عشاق را یار بدین علم گشت تا نکند هان و هان، جهل تو طنز ای

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳)

خداوند من ذهنی همه عاشقان را با این علم و با این فن و تکنیک کشته و به زندگی زنده کرده است که ظاهر و آن چیزی که ذهن نشان می دهد بازی ست و باطن یا فضای گشوده شده بسیار جدی ست. هر لحظه مراقب باش چیزی در مرکزت نیاوری تا من ذهنی تو بالا نیاید، دلبری نکند و مرکزت را به دست نگیرد. [به عبارتی دیگر اگر بدانی آن چیزی که ذهنت در این لحظه نشان می دهد بازی است و نباید بازی را جدی بگیری، در نتیجه فضا اطراف آن باز می شود و خداوند این گونه تو را نسبت به من ذهنی می کشد.]

در حرکت باش از آنک، آب روان نفسرد کز حرکت یافت عشق سیر سَراندازی ای

(مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳)

فَسْرَدَن: یخ بستن، منجمد شدن.

ای انسان، بگذار با این فضای گشوده شده و تکرار ابیات مولانا تمام چهار بُعد تو به کار افتد و به جنبش درآید. مثل آب روان باش، زیرا آب وقتی می رود منجمد نمی شود. انسان عاشق از حرکت و از طریق فضاگشایی راز انداختن سر من ذهنی، خرافات، سبب سازی و زنده شدن به خدا را درمی یابد.

اصل خود جذب است، لیک ای خواجه تاش کار کن، موقوف آن جذبه مباش

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۷)

خواجه تاش: دو غلام را گویند که یک صاحب دارند.

مولانا خطاب به انسان می گوید: [ای انسان، سرور هر دوی ما خداوندست و همه ما یک سرنوشت و منظور مشترک برای بیرون آمدن از ذهن داریم، اصل در این راه اینست که فضا را باز کنی و خدا تو را جذب کند اما تو فقط موقوف آن جذبه نباش و روی خودت کار کن؛ یعنی این بیتها را بارها و بارها تکرار کن، حواست به خودت باشد نه به دیگران، مسئولیت هشیاریات را بر عهده بگیر و در فضاگشایی، عدم کردن مرکز و باز نگه داشتن کارگاه مرکزت کوشا باش، ذهنت را بدون ناظر رها نکن،

جبری نشو و نگو خداوند خودش باید من را جذب کند. به طور کلی درک کن آنچه ذهنت نشان می‌دهد مهم‌تر از مرکز عدم نیست.

«بیت هندسی»

زان‌که ترکِ کار چون نازی بُود نازِ کِی درخوردِ جانبازی بُود؟

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۸)

زیرا ترک کردنِ کار روی خود، رعایت نکردن قانون جبران، تکرار نکردن ابیات و داشتن پندار کمال، به منزله بی‌نیازی از خداوند و کوچک نشدن نسبت به من‌ذهنی‌ست؛ بنابراین کسی که ناز می‌کند و نمی‌خواهد جان من‌ذهنی را ببازد و نمی‌خواهد نسبت به آن کوچک شود، چگونه شایسته مقام جانبازی‌ست؟

«بیت هندسی»

نه قبول اندیش، نه رد ای غلام امر را و نهی را می‌بین مدام

(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۹)

ای جوان، مرتب با ذهنت نگو که این کار خودم یا مردم قبول است، آن یکی مردود؛ این قضاوت‌های ذهنی را رها کرده و لحظه‌به‌لحظه فضا را باز کن و از امر و نهی الهی در فضای گشوده‌شده پیروی کن تا زندگی از طریق تو بیافریند. [به عبارتی دیگر اگر فضا را باز کنی متوجه می‌شوی که از چه چیزهایی باید پرهیز کنی و یواش‌یواش به سوی خداوند بروی.]

«بیت هندسی»

کاین تائی پرتو رحمان بُود وآن شتاب از هزه شیطان بُود

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۹)

تائی: آهستگی، درنگ کردن، تأخیر کردن.

هزه: تکان دادن، در این‌جا به معنی تحریک و وسوسه.

این تأنی، آهستگی و صبر، سؤال نکردن، این‌که انسان با زمان قضا و کُن فکان پیش می‌رود، کار می‌کند و در کار زندگی دخالت نمی‌کند از تشعشع خداوند است. اما شتاب و عجله برحسب سبب‌سازی، تجسم به حضور زنده شدن و این‌که انسان در ذهن و برحسب سبب‌سازی عجله داشته باشد و بگوید زود می‌خواهم به حضور برسم، کار شیطان و تحریک اوست.

حدیث

«التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ.»

«درنگ از خداوند است و شتاب از شیطان.»

ز آن‌که شیطان‌ش بترساند ز فقر

بارگیر صبر را بکشد به عقر

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۰)

بارگیر: حیوانی که بار حمل می‌کند؛ مرکوب، کجاوه.

عقر: بی کردن؛ بُریدن دست و پای شتر به منظور ذبح و نخر او.

برای این‌که شیطان انسان را از فقر و از دست دادن همانیدگی‌ها می‌ترساند، بنابراین بارگیر صبر را فلج می‌کند و انسان نمی‌تواند صبر کند. [صبر در این‌جا به بارگیر تشبیه شده‌است یعنی برنده بار است.]

از نُبی بشنو که شیطان در وعید

می‌کند تهدیدت از فقر شدید

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۱)

نُبی: قرآن.

از قرآن بشنو که شیطان تو را از آینده می‌ترساند و می‌گوید در آینده دچار فقر شدید خواهی شد؛ یعنی اگر شروع به تکان دادن همانیدگی‌ها و شناسایی آن‌ها کنی، نگران می‌شوی و می‌ترسی، چون هنوز در ذهن هستی ولی اگر ترسیدی باید با ترست روبه‌رو شوی و آن را رها کنی و از تحریکات شیطان نترسی.

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۶۸)

«الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ.»

«شیطان شما را از بینوایی می ترساند و به کارهای زشت وامی دارد، در حالی که خدا شما را به آمرزش خویش و افزونی وعده می دهد. خدا گشایش دهنده و داناست.»

توضیح آیه:

وقتی فضا را باز می کنیم به دانایی ایزدی دست پیدا می کنیم و وقتی فضا را می بندیم به نادانی من ذهنی دسترسی داریم.

تا خوری زشت و بری زشت از شتاب

نی مروّت، نی تائی، نی ثواب

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۲)

مروّت: جوان مردی.

شیطان تو را می ترساند تا هر همانیدگی و هر چیز زشتی که می بینی را با شتاب و عجله در گونی ذهنت بگذاری و با آن همانیده شوی که نکند دیگران آن چیزها را ببرند و به تو نرسد؛ بنابراین مروّت، انصاف، تائی، تأمل و حزم نداری و به دنبال کار خیر و ثواب آخرت یعنی فضاگشایی و تبدیل شدن نیستی.

لاجرّم کافر خورد در هفت بطن

دین و دل باریک و لاغر، زفت بطن

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۶۳)

لاجرّم: ناچار.

بطن: شکم.

زفت: درشت، فربه.

به ناچار من ذهنی کافر با هفت شکم و تا آنجا که مقدور است و زورش می رسد می خورد و همانیدگی انباشته می کند، بنابراین دین و دل او که فضای گشوده شده است باریک و لاغر است اما شکم یا مرکزش که پُر از همانیدگی است خیلی بزرگ و فربه است.

لفظِ جبرم عشق را بی‌صبر کرد و آن‌که عاشق نیست، حبسِ جبر کرد

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۶۳)

مولانا از زبان انسان فضاگشا می‌گوید: [من به عنوان عاشقِ خدا که از جنس او هستم، وقتی لفظِ جبر یا حرف‌هایِ من‌ذهنی را می‌شنوم و متوجه می‌شوم هنوز من‌ذهنی دارم، بی‌صبر شده و می‌خواهم زودتر از فضای محدودِ ذهن به فضای یکتایی بروم و با خداوند یکی شوم. کسی که عاشق نباشد و با فضاگشایی مرکزش را عدم نکند، در جبر من‌ذهنی محبوس شده و زندانی دردِ همانیدگی‌ها می‌شود.

این مَعِیَّت با حق است و جبر نیست

این تَجَلِّی مَهْ است، این ابر نیست

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۶۴)

مَعِیَّت: همراه بودن، همراهی. خدا با شماست هر کجا که باشید.

تَجَلِّی: تابش، روشنی.

این چیزی که به آن جبر می‌گوییم، یعنی افتادن هشیاری انسان در ذهن، در واقع همراهی با حق و با خدا بودن است و به معنی جبر نیست. این خورشید که از پشت ابر من‌ذهنی با فضاگشایی، تسلیم و شکر و صبر طلوع می‌کند و خود را نشان می‌دهد تجلی خداوند در وجود انسان است.

ای مرغ آسمانی آمد گه پریدن
وی آهوی معانی آمد گه چریدن
ای عاشق جریده بر عاشقان گزیده
بگذر ز آفریده بنگر در آفریدن
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۹

کارگروه
خلاصه نویسی
برنامه های گنج حضور

منابع: برنامه ۱۰۱۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)
کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)
با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان